



شکل‌گیری سازمان رزم سپاه پاسداران در عملیات فتح المبین تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی

پدیدآورنده (ها) : اردستانی، حسین؛ رضایی، محسن

میان رشته ای :: نشریه نگین ایران :: پاییز ۱۳۹۳ - شماره ۵۰

صفحات : از ۵ تا ۲۸

آدرس ثابت : www.defadocs.ir

مقالات مرتبط

- آسیب شناسی دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ تحمیلی
- جنگ عراق و ایران
- مقالات: ژئوپلیتیک ایران و منطقه در دوران پس از جنگ سرد

عناوین مشابه

- تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس
- شفیع زاده استاد نیروهای توپخانه بود؛ نقش توپخانه سپاه پاسداران و شهید شفیع زاده در عملیات های دفاع مقدس در خاطرات دکتر محسن حاجی آبادی
- شفیع زاده خیلی زود درخشید؛ رویکرد سپاه پاسداران در تشکیل توپخانه و نقش شهید شفیع زاده در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر محسن رضایی
- مدیریت جهادی و جنگ انقلابی سپاه پاسداران در دفاع مقدس؛ سردار سرلشکر دکتر محسن رضایی
- اتخاذ مدلی چهاربعدی در عملیات های نیروی دریایی سپاه پاسداران تاریخ شفاهی سردار دکتر حسین علایی
- تاریخ شفاهی ؛ گفت وگویی سردار غلامعلی رشید با دکتر محسن رضایی
- معرفی کتاب راه: تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی
- سخنان سردار سرلشکر محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در اولین گردهم آیی تعاونی های ایثارگران کشور
- بازخوانی عملیات رمضان؛ در گفت وگویی اختصاصی فصلنامه نگین ایران با دکتر محسن رضایی
- شفیع زاده برای توپخانه، یک نسل تربیت بود؛ نحوه شکل گیری و مشکلات لجستیکی توپخانه سپاه پاسداران به روایت برادر مهدی سیوندیان



شکل‌گیری سازمان رزم سپاه پاسداران در عملیات فتح‌المبین تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی

دکتر حسین اردستانی*

بحث این جلسه از تاریخ شفاهی آقای دکتر محسن رضایی بر موضوع شکل‌گیری سازمان رزم سپاه قبل از عملیات فتح‌المبین متمرکز است. محسن رضایی در این جلسه به ابعاد و چگونگی این رویداد بزرگ که در سرنوشت جنگ و کارآمدی سپاه پاسداران برای ایفای نقش انقلابی و قانونی تأثیر تعیین‌کننده داشت، پرداخت. وی مهم‌ترین مانع این کار را مخالفت بعضی از مسئولان سپاه و نیز فرهنگ عمومی در سپاه ذکر کرد که تشکیل تیپ و لشکر را به مثابه ارتشی شدن سپاه می‌دانستند. وی افزود که این افراد معتقد بودند کار ویژه سپاه فرهنگی و سیاسی است نه نظامی و در یک جلسه خصوصی در تهران گفته بودند که نمی‌گذارند این کار انجام شود و چنین کاری را فاجعه‌ای در سپاه می‌دانستند. رضایی همچنین یادآور شد که تأسیس تیپ و سازمان رزم از داخل استان‌ها و شهرستان‌ها هم با دشواری مواجه بود؛ با وجود این، کار را آغاز کردند و از نیروهای خط‌های دفاعی در جبهه جنوب و شمال‌غرب و غرب تیپ تشکیل دادند. برای این کار وی به پایه و سپس به مریوان می‌رود و با ابراهیم همت و احمد متوسلیان صحبت می‌کند و تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) را تأسیس می‌کنند. در محور دزفول هم تیپ ۷ ولی عصر (عج) را تشکیل می‌دهند. وی متوسلیان را بالاتر از همت دیده بود. رضایی فرماندهان نزدیک به خود را هم چندان موافق تشکیل تیپ ۲ رزمی نمی‌دید. آنها معتقد بودند که بدون توپخانه، تانک و بی‌سیم نمی‌شود تیپ تشکیل داد. در ذهن آنها این بود که از امکانات ارتش استفاده نکنند نه اینکه خودشان تیپ تشکیل دهند و به سازمان رزم تبدیل شوند. رضایی می‌گوید حسن باقری، غلامعلی رشید و رحیم صفوی هم می‌گفتند ما چه داریم که خودمان یک ارتش بشویم، از امکانات ارتش استفاده می‌کنیم، اما من اصرار می‌کردم که سپاه باید تیپ، لشکر و قرارگاه داشته باشد و در نهایت به یک سپاه قدرتمند رزمی تبدیل شود. لذا در محورهای مختلف، تیپ‌های امام سجاد (ع)، المهدی (ع)، امام حسن (ع)، ۷ ولی عصر (عج)، گروه ثارالله و تیپ ایلام را تشکیل دادیم که با تیپ‌های امام حسین (ع)، نجف اشرف، کربلا و عاشورا سازمان رزم سپاه به‌طور بنیادی پی‌ریزی شد. موضوع دیگری که رضایی به شرح آن پرداخت، شناسایی دشمن و به‌خصوص زمین منطقه فتح‌المبین برای طراحی مانور، هدف‌گذاری عملیات و تعیین نقاط کلیدی برای هجوم به آنها بود. رضایی تأکید کرد که رقابیه، برغازه، رادار و عین‌خوش همگی مهم بودند، اما کلید عملیات فتح‌المبین تنگه ذلیجان بود که وی برای شناسایی چندین بار به این تنگه رفت تا مسیر را بررسی کند. وی ابتدای تنگه را عریض می‌بیند و برخلاف گزارش‌ها عبور ماشین از داخل آن را امکان‌پذیر می‌داند و از این موضوع بسیار خوشحال می‌شود، اما کمی که جلوتر می‌روند، وسط تنگه با کوهی مواجه می‌شوند که بایستی شکافته می‌شد. آقای وفایی مدت زمان لازم برای شکافتن کوه را دو ماه ارزیابی می‌کند، اما رضایی از آنها می‌خواهد این کار را در مدت دو هفته انجام دهند.

رضایی در صحبت‌های خود همچنین از فرماندهانی نام برد که بسیار زود شهید شدند و اگر به شهادت نمی‌رسیدند فرماندهان بزرگی می‌شدند مانند محمود شهبازی، رضا حبیب‌اللهی و علی تجلایی. وی به‌خصوص بر حبیب‌اللهی تأکید کرد و گفت نظرهای وی در طرح مانور فتح‌المبین در حد فرمانده نیروی زمینی بود، در حالی که مسئولیت طرح و عملیات تیپ امام حسین (ع) را برعهده داشت.

واژگان کلیدی: جنگ ایران و عراق، عملیات فتح‌المبین، سازمان رزم سپاه، دکتر محسن رضایی.

چکیده

* مسئول مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس و راوی مرکز قرارگاه خاتم‌الانبیاء (ص) در دوران دفاع مقدس

نشسته بود و فضا تغییر کرد. فضای سیاسی جنگ و فضای اجتماعی جنگ عوض شد، در داخل سپاه هم همین‌طور و پاسداران رغبت بیشتری پیدا کردند که در جنگ داوطلبانه حضور پیدا کنند، ولی همچنان فضای سیاسی و اجتماعی ماه‌های اول انقلاب که عده‌ای با تشکیل تیپ و سازمان رزم در سپاه مخالف بودند در ذهن سپاهی‌ها وجود داشت و مانع سازماندهی رزمی به شکل تیپ و لشکر بودند؛ اما ما می‌خواستیم در عملیات فتح‌المبین بگوییم باید تیپ و لشکر درست کنیم. در طریق‌القدس فرصت بسیار کم بود که ادبیات رزمی و تیپ و لشکر در سپاه طرح بشود. روزهای آخر و چند روز مانده به شروع عملیات طریق‌القدس به تدریج لفظ تیپ در گفت‌وگوهای ما مطرح می‌شد، ولی کسی آن را جدی نمی‌گرفت، اما در عملیات فتح‌المبین برای تشکیل تیپ در سازمان سپاه به نتیجه رسیده بودیم و مُصّر بودیم که تیپ‌های درست و حسابی درست کنیم. ذهنیت منفی این بود که تشکیل تیپ یعنی اینکه سپاه مانند ارتش شود و این موضوع مخالفان بسیار جدی داشت، زیرا عده‌ای از پاسداران فقط برای کارهای فرهنگی عضو سپاه شده بودند و اصلاً برای کارهای نظامی و مانند آنها نه تنها نیامده بودند، بلکه موضع‌گیری هم می‌کردند. این افراد در جلسات خصوصی در تهران گفته بودند ما شنیده‌ایم آقا محسن می‌خواهد تیپ و لشکر درست کند، مگر ما می‌گذاریم این کار انجام بشود. چنین کاری یک اتفاق فاجعه‌آمیز در سپاه تلقی می‌شد. می‌گفتند ما مقابل آن می‌ایستیم. البته موضوعات خیلی دقیق به ما منتقل نشد، بعد از عملیات فتح‌المبین فهمیدیم جریانی در گروه‌هایی داخل سپاه در حال شکل‌گیری بود که معلوم نبود سپاه را به کجا و به چه سمت و سویی می‌برد. مخالفت این گروه با ما به تدریج از عملیات فتح‌المبین شروع شد. نقطه شروع بعضی از مخالفت‌های درون سپاه با من از همین‌جا بود.

اردستانی: از این جریان اسامی اشخاصی هم در

دکتر حسین اردستانی: بسم الله الرحمن الرحيم. در جلسه گذشته، جناب‌عالی پیش‌درآمد ورود به عملیات فتح‌المبین را توضیح دادید، در این جلسه مباحث و سؤالات درباره زمینه‌های شکل‌گیری عملیات فتح‌المبین و موضوعات مرتبط با آن تا قبل از ورود به طراحی عملیات می‌باشد. بعد از عملیات طریق‌القدس در سپاه چه تغییراتی به وجود آمد و جغرافیای منطقه عملیات چه ویژگی‌هایی داشت که شما آنجا را انتخاب کردید؟ شناسایی‌ها به چه صورت بود؟ و مسائلی از این‌قبل. در این جلسه وارد بحث طراحی عملیات فتح‌المبین نمی‌شویم. به‌عنوان اولین سؤال خواهش می‌کنم بفرمایید در فاصله عملیات طریق‌القدس تا فتح‌المبین در سپاه چه اتفاقاتی افتاد؟ سپاه از عملیات مهمّ ثامن‌الائمه^(ع) عبور کرد و عملیات تأثیرگذار طریق‌القدس را با موفقیت پشت سر گذاشت و در آستانه ورود به عملیات فتح‌المبین قرار گرفت. جناب‌عالی به‌عنوان فرمانده سپاه توضیح دهید که در درون سپاه به‌لحاظ سازمان رزم و یگان‌ها و از نظر فرماندهی چه تحولاتی رخ داد تا برای عملیات آماده شدید؟ در جلسه گذشته به این موضوع تاحدودی اشاره کردید، اما خواهش می‌کنم از ابعاد دیگر به این مسئله بپردازید. سؤال دوم من درباره جغرافیای منطقه عملیاتی است که در ادامه مطرح خواهم کرد.

مخالفت درون سازمانی با نظامی شدن سپاه

دکتر محسن رضایی: بسم الله الرحمن الرحيم. پیروزی‌های ما در عملیات ثامن‌الائمه^(ع) و طریق‌القدس هم فضای کشور را تغییر داده بود و هم فضای درون سپاه را. همچنین بعد از یک سال شکست‌های پی‌درپی، مردم امیدوار شده بودند. عملیات ثامن‌الائمه^(ع) در پنجم مهرماه سال ۱۳۶۰ و عملیات طریق‌القدس در هشتم آذرماه انجام شد. تقریباً به فاصله دو ماه پیروزی در کام مردم

تشکیل تیپ‌های رزمی از خط‌های دفاعی در

جبهه‌ها

دکتر رضایی: [مخالفتان] مشخص بود که حرف‌ها و نظرهای بسیار دارند. برای شروع کار تصمیم گرفتیم از تهران و استان‌ها شروع نکنیم، ابتدا افرادی را که خط مقدم حضور داشتند سازماندهی کنیم و در مرحله بعد با تبلیغ و تشویق پاسدارانی که در استان‌ها و شهرستان‌ها هستند آنها را به این پاسداران اضافه کنیم. لذا من در محورها حاضر شدم تا تیپ و لشکرها را در خطوط دفاعی از پاسداران و بسیجی‌هایی که داوطلبانه به جبهه آمده بودند تشکیل دهیم و سپس به طریقی به استان‌ها بگوییم شما نیروی داوطلب بسیجی و پاسدار بفرستید و از آنان حمایت کنید. آن زمان بسیاری اصلاً اعتقادی به عضوگیری سرباز نداشتند، لذا می‌گفتیم فقط بسیجی و پاسدار بیایند و تعداد بسیار کمی سرباز وظیفه داشتیم که به آنها می‌گفتیم پاسدار وظیفه.

اردستانی: آقای رضایی در فتح‌المبین سپاه سرباز وظیفه نداشت، سربازها بعدها وارد سازمان سپاه شدند؟

دکتر رضایی: چرا، ما سرباز وظیفه داشتیم، تنها تعداد آنان کم بود و کسانی بودند که یا سابقه حزب‌اللهی داشتند یا بسیجی بودند. لذا تا مدتی این تیپ افراد را می‌آوردیم. بعدها رفتیم از نظام وظیفه سرباز گرفتیم. قبل از آن، تعدادی بسیار کمی سرباز می‌گرفتیم که افراد متعهد و اشخاص علاقه‌مند بودند. بنابراین، ما در فتح‌المبین هم یک تعدادی سرباز وظیفه داشتیم. لذا ما سازماندهی سپاه را در بُعد رزمی به جای اینکه از تهران و مراکز استان‌ها شروع کنیم، از خط‌های دفاعی شروع کردیم.

اردستانی: یعنی ریشه رویکرد مخالفت‌ها، فقط مخالفت با نظامی شدن سپاه بود؟

دکتر رضایی: رویکرد من این بود که باید در سپاه تیپ‌های رزمی ایجاد کنیم، منتها چون می‌دیدم در

ذهنتان هست؟

دکتر رضایی: این افراد مثلاً می‌گفتند سپاه باید ۹۰ درصد فرهنگی و ۱۰ درصد نظامی باشد. یادم هست همان موقع رهبر معظم انقلاب باینکه رئیس‌جمهور بودند در سخنرانی در جمع پاسداران - به‌خاطر ندارم عمومی بود یا در جمع خصوصی بود - فرمودند این چه حرفی است که بعضی‌ها می‌زنند ۹۰ درصد فرهنگی و ۱۰ درصد نظامی، سپاه ۱۰۰ درصد فرهنگی و ۱۰۰ درصد نظامی است. البته آن موقع به‌طور علنی اظهار نظر نمی‌کردند، ولی این مخالفت در ذهن‌ها وجود داشت. لذا بعضی پاسداران حاضر نبودند به جبهه بیایند، می‌گفتند ما آمدم کار فرهنگی انجام دهیم و تمایل آن‌چنانی برای حضور در جبهه نبود. می‌گفتند همان اندازه که جنگ مهم است کار فرهنگی هم مهم است. ما باید برویم در شهرستان‌ها و استان‌ها کار فرهنگی انجام دهیم. بخش اعظم ترکیب سپاه ایران در آن زمان شهرستانی و سپاه استانی بود، برای سازماندهی استانی سپاه ما با این مشکل مواجه بودیم که چطور این سپاه را تبدیل به سازمان رزمی کنیم. این کار مثل این است که فرماندهی بخواهد سازماندهی نیروی انتظامی را که براساس پاسگاه و شهرستان و... است به تیپ و لشکر تبدیل بکند، چه اتفاقی می‌افتد؟ اینها از دو بُعد آمادگی ندارند؛ نخست از بُعد تجهیزات و امکانات؛ دوم، از بُعد روحی، فکری و اعتقادی. کسی که همیشه در پاسگاه بوده است اگر وارد گروهان بشود - و گروهان هم باید تحرک داشته باشد و در یک نقطه خاص نمی‌تواند ثابت باشد - نظم و عادتش به هم می‌خورد. لذا اولین مشکلی که من احساس کردم وجود این بود، البته کسی مخالفت علنی نمی‌کرد، ولی مشخص بود که این مشکل وجود دارد.

اردستانی: اشخاصی که مخالفت می‌کردند مشخص نبودند؟

دوستان حضور داشتند. فکر می‌کنم آقای داوودآبادی هم در ایلام بود، منتها چون آنجا درگیری زیاد بود خطشان هم فعال تر بود. خط ایلام و خط بازی دراز بسیار فعال تر از خط پاوه و مریوان بود. لذا دو عامل باعث شد که من پاوه و مریوان را در اولویت قرار دهم؛ یکی اینکه فاصله خطشان با دشمن بسیار زیاد بود و احتمال اینکه دشمن بتواند از آنجا حمله کند بسیار کمتر بود. البته خط مریوان فعال تر از خط پاوه بود، ولی باز هم احتمال اینکه دشمن بخواهد از آنجا جلوتر بیاید بسیار کمتر از خطهای بازی دراز و ایلام بود. دوّم اینکه گزارش‌هایی که در مورد آقای همت و آقای احمد متوسلیان می‌دادند بیشتر بود. من برای اینکه مطمئن بشوم که خط آنجا چه وضعیتی دارد و احمد چه کسی است؟ همت کیست؟ چه کارهایی انجام دادند و توانایی‌شان چقدر است؟ خودم داخل محورهایشان رفتم شب را من در نودشّه خوابیدم. مقرر همت در داخل یک روستا در دامنه کوه بود. بعد جلسه گذاشتیم و آقای همت فرماندهان محورهایشان را در جلسه آورد و شروع کردیم به صحبت کردن و در عین حال که آنها گزارش می‌دادند من همگی آنها را زیر نظر داشتم که ببینم هر کدام چه ویژگی‌هایی دارند، برتری‌هایشان چیست. سپس شروع کردم به سؤال کردن که شما که اینجا هستید اولین شهری که با آن در تماس هستید چه شهری است؟ آیا تا به حال آنجا رفته‌اید؟ شما خط را چه زمانی تحویل گرفتید؟ آیا تا به حال به شما پاتک شده؟ از دشمن اسیر گرفته یا اسیر داده‌اید؟ منظورم از این سؤالات بیشتر این بود که آنان را بسنجم و ببینم چه توانایی‌هایی دارند؛ نتیجه اطلاعات برای من چندان مهم نبود. با این سؤالات به دنبال آن بودم که افراد را بشناسم و سعی می‌کردم چالشی ایجاد کنم که خود همت هم حرف بزند و او هم وارد بحث بشود تا توانایی او را هم بسنجم. همچنین به دنبال این بودم که ببینم حرف‌شنوی از همت چقدر است؛ و نیروها چقدر از او حرف‌شنوی

استان‌ها کار سخت تر است، آمدیم از خط مقدم شروع کردیم که بعد آنها [نیروهای تربیت شده در استان‌ها] بیایند به این پاسداران بپیوندند. شروع کردیم و خوشبختانه در جنوب اهواز سازمان رزم تشکیل شده بود؛ یعنی خطوط دفاعی ما در سوسنگرد، دارخوین و آبادان به تیپ و لشکر تبدیل شده بودند. مشکل ما در شمال خوزستان؛ یعنی دزفول و نیز ایلام و کرمانشاه و مریوان در کردستان بود. بنابراین، در عملیات فتح المبین در خط مقدم جبهه از اهواز به بالا شروع کردیم به تشکیل تیپ. از دزفول تیپ ۷ ولی عصر (عج) را درست کردیم. لذا تیپ ۷ ولی عصر (عج) برای اولین بار در عملیات فتح المبین شکل گرفت و تأسیس شد.

ارزیابی و سنجش توانایی حاج ابراهیم همت در محور پاوه

بعد به کرمانشاه رفتیم و از خطوط کرمانشاه بازدید کردیم. سپس به پاوه و از پاوه به مریوان رفتیم و آنجا تیپ محمدرسول‌الله (ص) را

سروسامان دادیم. علت اینکه به پاوه رفتم این بود که شنیده بودم فردی به نام آقای همت در پاوه و نودشه است که تعریفش را می‌کنند و می‌گویند فرمانده موفقی است و در مریوان هم یک شخصی به نام آقای متوسلیان بود که از او هم تعریف می‌کردند، می‌گفتند فرد توانمندی است. به همین دلیل، من اولویت را پاوه و مریوان در جبهه غرب گذاشتم. علت اینکه به سایر محورها کمتر رفتم این بود که اولویت را جبهه غرب گذاشتم. بعد از این آقایان، در سرپل ذهاب و بازی دراز هم شهید پیچک و دو سه نفر دیگر از

دکتر رضایی:

عده‌ای با تشکیل تیپ و سازمان رزم در سپاه مخالف بودند در ذهن سپاهی‌ها وجود داشت اما ما می‌خواستیم در عملیات فتح المبین بگوییم باید تیپ و لشکر درست کنیم.

دکتر رضایی: اطلاعات آنها مثل جنوب عمیق نبود، لیکن اطلاعات خیلی کلی داشتند، مثلاً اینکه در سلیمانیه کدام سپاه هست. کار اطلاعاتی و شناسایی مواضع دشمن در جنوب وسیع و دقیق بود، وضع خط را خوب می دانستند، اینکه دشمن چند سنگر دارد؟ چند نفر در خط هستند؟ از کجا تدارک می شوند؟ در جبهه غرب و شمال غرب اطلاعات محدود بود. مثلاً اینکه دشمن از سیدصادق یا از حلبچه می آید این مهم بود. چون ما در عملیات های بعد هم کم کم به این

نتیجه رسیدیم که سیدصادق یک عقبه بسیار محکمی برای دشمن است که هم پنجوین را تدارک می کند و هم جبهه پاوه را. اطلاعات در این حد بود، اما اینکه از سیدصادق به سمت سلیمانیه یا کرکوک چند لشکر وجود دارد؟ احتیاط آنها چیست؟ ترتیب نیرو چگونه است یا چه تعداد توپخانه دارند؟ اطلاعات زیادی وجود نداشت، اما از وضعیت خط خوب مطلع بود. وقتی از پاوه به سمت آقای احمد متوسلیان رفتیم، برداشت من این بود که

همت را می توانیم آزاد کنیم و احتمال اینکه عراق از اینجا حمله نکند نیست. شرایط پنج شش ماه قبل هم همین را نشان می داد. من پرسیدم در پنج شش ماه گذشته شما با دشمن چقدر درگیری داشتید؟ گزارش آنها هم این را به من نشان داد.

اردستانی: قبل از اینکه درباره مریوان و جلسه با احمد متوسلیان صحبت کنید، بفرمایید در آن زمان شما چه درکی از همت به دست آوردید و ایشان را چگونه دیدید؟

دکتر رضایی: من به نتیجه رسیدم که ایشان فرمانده

دارند و به او احترام می گذارند؟ چقدر تحویلش می گیرند؟ جلسه تقریباً دو سه ساعت طول کشید که شب هم همان جا خوابیدیم. صبح زود که بعد از نماز راه افتادیم، چون جاده در دید و تیر دشمن بود، جاده ای بود که به آن تته می گفتند که ما از پاوه آمدیم از روبه روی تیربارهای دشمن. جاده درست در تیررس دشمن بود.

اردستانی: دشمن یا ضدانقلاب؟

دکتر رضایی: دشمن. بله، دشمن تیربارهایش در بعضی نقاط جاده فعال بود و ما باید صبح زود عبور می کردیم که دید و تیر روی ما نباشد. لذا نماز که خواندیم راه افتادیم.

چند جا پیاده شدیم، چون من می خواستم هم خط بچه ها را ببینم و هم ببینم دشمن کجاست. در نتیجه من مطمئن شدم اگر همت را از اینجا آزاد کنیم و به جنوب ببریم، آنجا مشکلی پیش نخواهد آمد. **یعقوب زهدی:** آقا محسن [رضایی]، آن موقع بیشتر درگیری های حاج همت و نیروهایش با ضدانقلاب داخلی بود و با عراق خیلی درگیر نبودند.

دکتر رضایی: چرا، خط داشتند.

زهدی: خط داشتند، ولی بیشتر مشغله و درگیری شان داخلی بود.

دکتر رضایی: ضدانقلاب را پشت سر گذاشته بودند. ما در کرمانشاه ستاد عملیات غرب کشور را داشتیم که آقای داود کریمی و بروجردی و... آنجا کار می کردند، ولی آنها ضدانقلاب را پشت سر گذاشته و در مرز مستقر شده بودند. از پاوه به داخل با ضدانقلاب می جنگیدند، ولی از پاوه به به طرف مرز دیگر عراق بود، ضمن اینکه تردد ضدانقلاب هم به سمت عراق بود سپاه کار بستن مرز را دنبال می کرد.

زهدی: در غرب، نیروهای اطلاعات از یگان های عراق مثل منطقه جنوب اطلاعاتی داشتند و کار شناسایی انجام داده بودند که بدانند گسترش یگان های عراق چگونه است و چه هویتی دارند؟

دکتر رضایی:

ذهنیت منفی این بود که

تشکیل تیپ یعنی اینکه سپاه

مانند ارتش شود و این موضوع

مخالفان بسیار جدی داشت،

زیرا عده ای از پاسداران فقط

برای کارهای فرهنگی عضو

سپاه شده بودند.



جلسه تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی فرمانده سپاه در دوران دفاع مقدس

ترکیب همت و احمد متوسلیان باهم می‌توانند یک تیپ درست کنند.

زه‌دی: ظاهراً شهید همت قبلاً در همان سپاه مریوان مسئول تبلیغات بود، بعد فرمانده پاوه شد. در مریوان با متوسلیان باهم کار می‌کردند.

دکتر رضایی: این را نمی‌دانستم، اما کاملاً فهمیدم که یک ارتباط دوستانه‌ای باهم دارند، ولی خیلی احساس نکردم این ارتباط عمیق بوده باشد، اما به نتیجه رسیدم که باهم می‌توانند کار کنند. جمع‌بندی من این بود

که احمد متوسلیان به تنهایی منتهای همت یا همت بدون احمد متوسلیان نمی‌توانند کاری بکنند، ولی اگر این دوتا و نیروهای‌شان را جمع کنیم یک تیپ می‌توانیم درست کنیم. معطل نکردم که بخواهم با آقای رشید و آقا رحیم و... صحبت کنم. همان‌جا به احمد متوسلیان گفتم آماده بشوید بیاید جنوب، شما باید یک تیپ بشوید. وقتی این مطلب را به وی گفتم بسیار خوشحال شد. گفت: یک تیپ درست کنیم گفتم؟ بله تیپ درست کنید. تیپ‌های ارتش پادگان داشتند، توپخانه داشتند، امکانات داشتند لجستیک داشتند، ولی بچه‌های ما هفت هشت تا لنکروز و

قابلی است. البته اینکه فرماندهی تیپ را به او بدهیم یا نه، به این نتیجه نرسیده بودم، لیکن احساس کردم فرد شایسته‌ای است، قاطع است، روی نیروهایش نفوذ دارد، از او حرف‌شنوی دارند، اما گروه ایشان را در حد یک تیپ رزمی ندیدم، این قابلیت را که همت بتواند با گروهی که تحت امر او یک تیپ تشکیل بدهد در ایشان ندیدم، در حالی که گروه حسین خزازی و زاهدی و... چون همه باهم بودند در حد یک تیپ بودند.

متوسلیان نظر مرا بیشتر جلب کرد

بعد که به مریوان رفتم، همت را هم با خود بردم، فهمیده بودم بین همت و احمد متوسلیان رابطه‌ای وجود دارد، نه رابطه خیلی قوی، ولی به‌رحال رابطه دارند، اما این ارتباط مستمر و طولانی نبود. احمد متوسلیان را که دیدم نظر مرا بیشتر جلب کرد. از ظاهر و ارتباطی که با نیروهایش داشت و خطی که تشکیل داده بود معلوم بود فرد قوی‌ای است؛ جبهه‌اش وسیع‌تر و حساس‌تر بود، افراد بیشتری را هم سازماندهی کرده بود. بعداً به ذهنم رسید که

من که رفتم شما و همت اینجا تعدادی نیرو بگذارید در خط و بقیه نیروها را بردارید و به اهواز بیاید. احتمالاً باید ده، پانزدهم دی ماه به اهواز آمده باشند.

زهدی: فقط بسیجی به آنها دادید؟

دکتر رضایی: پاسدار هم به آنها دادیم. حاج همت همیشه می‌گفت از مازندران به من نیرو بده. تعدادی از نیروهایش هم از مازندران بودند. می‌گفت شما غیر از تهران از مازندران هم به من نیرو بده. آن موقع هر استان پشتیبان یگان خاصی نبود. ما بعد از عملیات بیت‌المقدس برای هر استان یک تیپ را مشخص کردیم. در بیت‌المقدس هم به تدریج به سمت استانی شدن تیپ‌ها حرکت کردیم، ولی اصل کار بعد از عملیات بیت‌المقدس صورت گرفت. مثلاً اگر من هفدهم، هجدهم، بیستم آذر رفته باشم مریوان، آنها باید مثلاً تا دهم، پانزدهم دی آمده باشند. شما از دهم دی تا اول فروردین را در نظر بگیرید که عملیات شروع شد، تقریباً دو ماه و نیم وقت داشتند. در این مدت، [حاج همت و احمد متوسلیان] به سفر حج رفتند و بعد آمدند در جنوب مستقر شدند و تیپ تشکیل دادند و شناسایی کردند که در شرح عملیات این مطالب را توضیح می‌دهم. اما دیدیم باز هم تیپ‌های بیشتری نیاز داریم. تیپ ولی عصر (عج) تشکیل شده بود، تصمیم گرفتیم نیروهای این تیپ را هم از مریوان بیاوریم و در قسمتی از خط به کار گیریم، اما باز هم تیپ کم داشتیم.

شکل‌گیری تیپ ۷ ولی عصر (عج)

اردستانی: درباره تیپ ولی عصر (عج) مختصری توضیح دهید که چگونه شکل گرفت؟ چه کسی را محور کردید؟ چه کسی او را معرفی کرد و...

دکتر رضایی: من به آقای رشید گفتم که در خود خط فتح‌المبین نیرو کم نیست، چون کار ما این بود که خط‌ها را تبدیل به تیپ می‌کردیم. گفتم چه کسی می‌تواند باشد؟ حسن [باقری] و آقای

یکی دو تا خمپاره داشتند و لذا آن زمان تشکیل تیپ برای آنها کار بزرگی به نظر می‌آمد. تشکیل تیپ در فتح‌المبین برای سپاه مثل قله‌های بلندی بود که بعضی از نیروها با نابوری به این موضوع نگاه می‌کردند و بعضی هم از اینکه می‌خواهند ارتقا پیدا کنند با اشتیاق با آن روبه‌رو می‌شدند. گفتم من می‌روم اهواز، شما و حاج همت مقداری از نیرویتان را بگذارید در خط مرزی، ولی نیروهای اصلی‌تان را بیاورید و از جاهای دیگر هم ما به شما کمک می‌کنیم. از سپاه‌های کشور، از استان‌ها من نیرو می‌گیرم و به شما می‌دهم، ولی آن ترکیب اولیه خودتان را حفظ کنید و باهم باشید و بیاید و تیپ تشکیل دهید. یادم نمی‌آید همان‌جا درباره شرطشان با من صحبت کردند یا وقتی آمدند اهواز در جلسه به من گفتند که ما حرفی نداریم، ولی اجازه بدهید قبل از اینکه تیپ تشکیل دهیم دو نفری باهم به زیارت خانه خدا برویم که من قبول کردم، گفتم به شرط اینکه زود بروید و بیاید من حرفی ندارم. قبل از عملیات هم رفتند زیارت خانه خدا و آمدند و یک تیپ به این ترتیب تشکیل شد.

از نیروهایی که در جنوب اهواز پیدا کرده بودیم سه چهارتا تیپ نمی‌شد تشکیل داد، سعی کردیم آنها را در قرارگاه فجر - که فرمانده آن شهید بقائی بود - سازمان بدهیم، مثل تیپ امام سجاد.

اردستانی: فرمانده تیپ امام سجاد چه کسی بود؟
دکتر رضایی: فرمانده تیپ امام سجاد آقای رودکی و تیپ امام حسن، حسن درویش بود.

زهدی: احمد متوسلیان و همت و بقیه چقدر فرصت داشتند تا عملیات فتح‌المبین که تیپ تشکیل دهند؟
دکتر رضایی: بسیار کم، مثلاً اواخر آذر با آنها صحبت شد - اواخر آذر برف هم آمده بود - آنها دی ماه به اهواز آمدند.

زهدی: یعنی در مریوان به آنها زمان دادید گفتید سه‌ماهه؟

دکتر رضایی: نه، گفتم یک هفته‌ای. من به آنها گفتم

از بچه‌های گیلان با آقای مرتضی صفار بودند، تعداد از بچه‌های گچساران هم بودند که برادرمان آقای دقیقی و آقای فضلای با آنها ارتباط داشتند.

اردستانی: دقیقی یا دقیقی؟

دکتر رضایی: دقیقی.

اردستانی: اسم کوچکشان هم خاطرتان هست؟

دکتر رضایی: حسین فکر کنم. بله.

اصغر رسولزاده: حسین، حسین دقیقی.

دکتر رضایی: بله. به نظرم می‌آید آقای رودکی هم همان‌جا بود. ما دیدیم اگر تعدادی از نیروها را از سمت جنوب اهواز بیاوریم با نیروهای شوش ادغام کنیم یکی دو تیپ هم می‌توانیم تشکیل دهیم که در عمل سه تیپ ایجاد شد؛ یعنی بقیه نیروهای دیگر را هم که اضافه کردیم، توانستیم قرارگاهی را در شوش با سه تیپ سازمان بدهیم.

اردستانی: قرارگاه فجر؟

دکتر رضایی: بله قرارگاه فجر.

اردستانی: این سه تیپ که در قرارگاه فجر سازماندهی شدند کدام تیپ‌ها بودند؟

دکتر رضایی: تیپ امام سجاده^(ع)، تیپ المهدی^(عج) و تیپ امام حسن^(ع).

اردستانی: تیپ المهدی^(عج) از همان موقع تشکیل شد؟

زهدی: آن زمان فرمانده تیپ المهدی^(عج) آقای علی فضلای بود.

دکتر رضایی: تیپ المهدی^(عج) آن زمان با تیپ المهدی^(عج) بعد که از اهالی جهرم و فسا تشکیل شد. فرق دارد.

اردستانی: درباره این مطلب توضیح بفرمایید.

دکتر رضایی: تیپ المهدی^(عج) که آنجا شکل گرفت از بچه‌های گچساران و تعداد زیادی از یاسوج بودند.

تیپ امام سجاده^(ع) از نیروهای فارس بودند و در تیپ امام حسن^(ع) از همه‌جا نیرو وجود داشت. از بیش از سی شهرستان در تیپ حسن درویشی نیرو وجود

رشید گفتند رئوفی خوب است، البته کمی تردید داشتند، ولی می‌گفتند آقای رئوفی خیرالموجودین است و بچه‌ها از او حرف‌شنوی دارند، آن زمان حرف‌شنوی رزمندگان از فرماندهان بسیار مهم بود. اگر اسمش را نفوذ بگذاریم، نفوذ معنوی فرماندهان بسیار مهم بود؛ اگر فردی قوی داشتیم، ولی نفوذ معنوی نداشت به راحتی نمی‌توانستیم او را به عنوان فرمانده بگذاریم. مثلاً باید در خط شناخته شده بود رزمنده‌ها وقتی همه باهم به خط آمده بودند کسی آنها را نمی‌شناخت، در همان

خط و در جریان درگیری با دشمن مثلاً آقای رئوفی معروف شده بود. در خط دزفول آقای رئوفی بود، آقای کوسه‌چی بود. آقای احمدی که قبل از انقلاب در گروه‌های چریکی با آقای رشید کار می‌کرد، می‌رفت و به عراقی‌ها ضربه می‌زد و نفوذ می‌کرد؛ مثلاً در دهلران می‌رفت، نفوذ می‌کرد و ضربه می‌زد. این ۳، ۴ نفر که مطرح شدند، آقای رئوفی انتخاب شد و تصمیم گرفتیم آقای رئوفی فرمانده تیپ ۷ ولی عصر^(عج) شود.

اردستانی: زمان تشکیل این تیپ هم آذرماه است؟
دکتر رضایی: تیپ ولی عصر^(عج) هم اواخر آذر یا اوایل دی تشکیل شد. سازماندهی تیپ‌ها از اواخر آذر شروع شد و تقریباً تا نیمه دی ماه طول کشید.

شکل گیری تیپ‌های امام سجاده^(ع)، امام حسن^(ع) و المهدی^(عج)

جبهه آقای مجید بقایی در محور شوش بود که رفتیم خط آنجا را دیدیم. در محور شوش تعدادی

نفوذ معنوی فرماندهان بسیار مهم بود؛ اگر فردی قوی داشتیم، ولی نفوذ معنوی نداشت به راحتی نمی‌توانستیم او را به عنوان فرمانده بگذاریم.

فرماندهانی که زود شهید شدند و فرصت بالندگی نیافتند

شکل گیری تیپ حضرت رسول (ص) هم داستانی دارد، چون مجموعه توانمندی بودند. مثلاً محمود شهبازی آن قدر قوی بود که جانشین تیپ شد و همت هم رئیس ستاد. در عملیات فتح المبین ما بعضی از چهره‌ها را از دست دادیم مثل شهید حبیب‌اللهی، شهید شهبازی که وجودشان بسیار مؤثر بود.

اردستانی: حبیب‌اللهی که از نیروهای اصفهان بود و در والفجر مقدماتی شهید شد.

دکتر رضایی: بله. اینها در حد فرماندهان نیروی زمینی سپاه امروز بودند. انسان‌های بسیار قدرتمند و توانمند، منتها خیلی زود شهید شدند خیلی زود و مثل حسین [خرازی] احمد [متوسلیان] و قاسم [سلیمانی] به بالندگی نرسیدند. بعضی از بچه‌های ما مثلاً آقای تجلایی فرصت بالندگی پیدا نکردند.

اردستانی: علی تجلایی.

دکتر رضایی: تجلایی دست کمی از آقا مهدی نداشت.

زهدی: اکثر فرماندهان لشکر عاشورا می‌گفتند تجلایی مربی ما بود.

دکتر رضایی: تجلایی فرد بسیار قدرتمندی بود، منتها بسیار زود به شهادت رسید. بعضی از بچه‌ها زود شهید شدند درحالی‌که انسان‌های بسیار بزرگ و توانمندی بودند. نمونه دیگر آقای پیچک است که در بازی‌دراز حضور داشت. او فرد بسیار توانمند و قدرتمند بود. اینها اگر زمان پیدا می‌کردند، میدان پیدا می‌کردند فرصت می‌یافتند، تیپ به آنها می‌دادیم، لشکر به آنها می‌دادیم معلوم نبود از بقیه پیشی بگیرند. از بقیه پیش می‌افتادند، منتها همان اوایل به شهادت رسیدند. آنها

داشت و آنها همدیگر را پیدا کرده بودند. این تیپ‌ها در جبهه شوش بودند. سه تیپ هم از قبل سامان گرفت؛ تیپ کربلای مرتضی قربانی، تیپ ۸ نجف که در رقابیه و میشداغ شکل گرفت و تیپ امام حسین (ع). **زهدی:** این سه تیپ از طریق‌القدس بودند.

دکتر رضایی: که با تیپ ولی عصر (عج) و تیپ محمد رسول‌الله (ص) احمد متوسلیان ۷ تیپ شدند. بعد دیدیم در محور چاه نفت نیرو نداریم. دوستان گفتند بچه‌های کرمان هستند، ولی نمی‌توانند تیپ تشکیل دهند. من به حسن باقری اصرار کردم چرا نمی‌توانند تیپ تشکیل دهند؟ به آنها نیرو می‌دهیم. گفت نه چون آنها همه‌شان از یکی دو شهرستان هستند، اگر شهید بشوند مشکلات جدی به وجود می‌آید، آنها را تیپ نکنیم بهتر است. گفتم بسیار خوب، گروه رزمی که می‌توانند باشند و باقری قانع شد و بعد گروه رزمی ثارالله را تشکیل دادیم. حسن باقری این موضوع را قبول نمی‌کرد و درنهایت او را قانع کردم. البته حسن باقری مسئولیت رسمی نداشت که حتماً ثارالله زیر نظر او باشد، و اما ما چون می‌خواستیم دوستانمان را باهم همراه بکنیم و نظرهاشان مثل نظر خود من بشود مَصْر بودم که آنها را قانع کنم؛ لذا باقری قانع شد. گفتیم پس گروه رزمی ثارالله با محوریت قاسم سلیمانی باشد. یک گروهی با سلیمانی آمده بودند. اختلاف میان نیروهای کرمان بسیار زیاد بود، منتها بعداً انسجامشان بیشتر شد. یکی از دلایل هم شاید همین بود که افرادی مثل آقای رزم حسینی یا افراد دیگر نظرهای متفاوتی داشتند. ما به‌سختی آنها را راضی کردیم که نیروهای کرمان با اسم گروه رزمی ثارالله تشکیل شوند. به شروع عملیات فتح‌المبین که نزدیک می‌شدیم من به این موضوع بیشتر اصرار می‌کردم و تیپ حسن باقری آن را نمی‌پذیرفت. درنهایت، تا شب عملیات گروه رزمی ثارالله تیپ شد، اما برخلاف تیبی مانند حضرت رسول (ص) که از همان اول تیپ بود.

تجلایی فرد بسیار قدرتمندی بود،
منتها بسیار زود به شهادت رسید.
بعضی از بچه‌ها زود شهید شدند
درحالی‌که انسان‌های بسیار بزرگ
و توانمندی بودند.

از نظر معنوی و اخلاقی در حد بسیار بالایی بودند. من هنوز آن خاطره شهید حبیب‌اللهی در ذهنم هست که در فتح المبین می‌گفت برادر محسن اصلاً علی گره‌زد و رادار را کنار بگذاریم و همه نیرویمان را روی عین‌خوش و رقابیه متمرکز کنیم. در حد یک فرمانده نیروی زمینی حرف می‌زد. در نهایت، به نتیجه رسیدیم آقای رئوفی اینجا باشد، آقای قاسم سلیمانی آنجا باشد، آقای حسن درویش و... مشکل ما در فتح المبین این بود که خط لجم بسیار وسیع بود.

شکل گیری یازده تیپ در عملیات فتح المبین

اردستانی: ببخشید آقای رضایی، فرمودید برای تیپ المهدی (عج) دقیقی را گذاشتید؟
دکتر رضایی: دقیقی با بچه‌های گجساران مرتبط بود.

زه‌دی: حسین پروین هم بود.

دکتر رضایی: بله، آقای پروین بود.

زه‌دی: کُله‌ر بود. اینها باهم بودند، یک تیم بودند.

دکتر رضایی: بله، اینها یک تیم بودند باهم آمدند و فکر می‌کنم تیپ المهدی (عج) شدند.

زه‌دی: اینها را دقیقی آورده بود، دقیقی رأس اینها بود
دکتر رضایی: بله دقیقی بیشتر ارتباط داشت. ما با آقای دقیقی قبل از انقلاب ارتباط داشتیم، جزء گروه منصورون بود. من از قبل ایشان را می‌شناختم ...

مشکل ما در عملیات فتح المبین این بود که تیپ‌هایی که در خط درست کردیم خط لجم آنها زیاد بود. مثلاً از دهلران تا جسر نادری هشتاد نود کیلومتر، صد کیلومتر می‌شد. از جسر نادری تا شوش تا عبدالخان و از عبدالخان به سمت میشداغ و از آنجا وصل می‌شدیم تا نزدیک چزابه. این خط که نیروهای رزمنده باید در آن رها می‌شدند، بیش از دویست کیلومتر طول داشت. حتی خط‌رهایی ما در فتح المبین بزرگ‌تر از بیت المقدس بود. درست است بعد از اینکه از خط رها می‌شدیم باید در دو تنگه پدافند می‌کردیم، اما خط‌رهایی بسیار گسترده بود.

اردستانی: به دلیل ویژگی‌های زمین.
دکتر رضایی: به دلیل وضعیت زمین. در مورد زمین توضیح می‌دهم. بنابراین، برقراری ارتباط میان این نیروها با توجه به ضعف امکانات ارتباطی مثل بی‌سیم بسیار مهم بود. جاده‌های ما هم ضعیف بود. می‌گفتند ماشین‌ها قادر به عبور از برخی نقاط نیستند و در خط به ما مهمات نمی‌رسد، مگر اینکه جاده دهلران به دزفول باز بشود. بنابراین، چون طول خط ما زیاد بود به نتیجه رسیدیم که مثل طریق القدس، با یک قرارگاه نمی‌توانیم عمل کنیم، ناچار شدیم چهار قرارگاه احداث کنیم و در حدود دویست کیلومتر هر دو سه تیپ در درون یک قرارگاه عمل کنند و الا مشکل ارتباط پیش می‌آمد؛ ارتباط از بی‌سیم گرفته تا فاصله فرماندهان با خط. لذا به نتیجه رسیدیم که با یک قرارگاه مرکزی نمی‌شود عملیات را اداره کرد و باید قرارگاه واسط ایجاد کنیم که بتوانیم مشکل ارتباط فرماندهی را برطرف کنیم. می‌خواستیم این مشکل را حل و فصل کنیم که مشکل دیگری پیش آمد و آن از بین رفتن انسجام فرماندهی در قرارگاه مرکزی بود، چون باید آقا رحیم، رشید و شهید باقری را که همراه باهم در قرارگاه مرکزی کنار هم بودیم به جلو می‌فرستادیم و آنها از من فاصله می‌گرفتند این یک مشکلی بود که باید به آن می‌پرداختیم. به هر حال، این امور را سازماندهی کردیم و تقریباً سازمان رزم ایجاد شد و قرارگاه مرکزی، قرارگاه‌های میانی و سپس تیپ‌هایی که در خط بودند سازمان رزم را شکل دادند.

زه‌دی: آقا محسن، شما فرمودید هفت تیپ، اگر ثارالله را هم به حساب آوریم هشت تیپ می‌شود.

اردستانی: آقا محسن من یک بار اسامی تیپ‌ها را مرور کنم: تیپ ۱۴ امام حسین (ع)، تیپ ۸ نجف، تیپ ۷ ولی عصر (عج)، تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) تیپ ۱۵ امام حسن (ع). نمی‌دانم آن موقع عدد پانزده هم جزء نام تیپ بود یا فقط امام حسن نام داشت؟



از راست: دکتر حسین علایی فرمانده قرارگاه نوح، دکتر حسین اردستانی و سردار احمد غلامپور فرمانده قرارگاه کربلا در جلسه تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی فرمانده سپاه در دوران دفاع مقدس.

دکتر رضایی: نه، تیپ امام حسن^(ع) بگویید.
اردستانی: تیپ امام حسن^(ع)، تیپ المهدی^(عج)، تیپ امام سجاد^(ع) و گروه رزمی ثارالله.
دکتر رضایی: مرتضی و تیپ کربلا چطور؟ در رقابیه بود.
اردستانی: تیپ ۲۵ کربلا هم هست. پس می شود نه تیپ.
دکتر رضایی: نه تیپ بله. ما سه چهارتا تیپ را به نه تیپ تبدیل کردیم.
دکتر رضایی: این هم یک نوع مدیریت خاصی است. مدیریت ارتش این بود که اول تیپها و لشکرهاش را ایجاد می کرد بعد تصمیم می گرفت در کجا عملیات کند. ما محل عملیات را تعیین می کردیم و توان رزم را پایه پای آن ایجاد کرده، به موازات هم حرکت می کردیم. آن زمان که ما تصمیم گرفتیم عملیات فتح المبین را انجام دهیم، نه تیپ نداشتیم و نمی دانستیم که حتماً می توانیم نه تیپ را درست کنیم **زهدی:** تیپ عاشورا که در طریق القدس ایجاد شد در پدافند باقی ماند؟
 تیپ نجف بود و تیپ عاشورا. فرمانده تیپ

عاشورا عزیز [جعفری] بود دیگر.
دکتر رضایی: عزیز با احمد کاظمی همه باهم بودند. **اردستانی:** یعنی تیپ ۸ نجف را ما در طریق القدس نداشتیم؟
دکتر رضایی: نه تپیی به نام نجف نداریم، فقط تیپهای امام حسین^(ع)، کربلا و عاشورا را داریم. **اردستانی:** درست است.
رسول زاده: تیپ نجف از دل تیپ عاشورا بیرون آمد. **دکتر رضایی:** علت اینکه بچه های آذربایجان با احمد کاظمی جور شدند این بود که خمیرمایه تیپ عاشورا از محور سوسنگرد بود.
اردستانی: فقط آذربایجان نبود، بلکه محور سوسنگرد بود که از سایر استانها هم در محور سوسنگرد حضور داشتند و در تیپ هم بودند.
دکتر رضایی: تعداد زیادی از بچه های سوسنگرد بودند به علاوه شهید تجلایی که با عزیز [جعفری] بودند، بعد که ما عزیز را از تیپ عاشورا برای فرماندهی قرارگاه بردیم، تیپ عاشورا شد تیپ نجف اشرف.
زهدی: مهدی باکری هم شد جانشین احمد کاظمی.

فرمانده سپاه در شکل‌گیری سازمان رزم سپاه چه نقشی داشته و چگونه موضوع را تحقق بخشیده است.
دکتر رضایی: درحقیقت سازمان رزم سپاه به‌طور وسیع و جدی از فتح‌المبین شکل گرفت. البته در طریق‌القدس سازمان رزم داریم، اما به‌طور اصولی، فراگیر و گسترده اساس سازمان رزم سپاه در فتح‌المبین شکل گرفت و در این عملیات سپاه ده یازده تا تیپ تشکیل داد.

نحوه تجهیز و پشتیبانی یگان‌های جدید

زه‌دی: تجهیزات این تیپ‌ها را از کجا آوردید؟ این همه نیرو و تفنگ از کجا آمد؟
اردستانی: در واقع امکانات، تجهیزات و تسلیحات تیپ‌ها چگونه فراهم شد؟
دکتر رضایی: خوشبختانه تلاش‌هایی که برای خرید اسلحه و مهمات شروع شده بود کاملاً به نتیجه می‌رسید. اولین محموله‌های خرید اسلحه سپاه از لیبی و اولین سهمیه آر.پی.جی‌ها به دست ما رسید. تا قبل از فتح‌المبین به‌شدت کمبود گلوله آر.پی.جی داشتیم، ولی در فتح‌المبین چند هزار موشک آر.پی.جی. به دست ما رسید. با بعضی کشورهای اروپای شرقی رابطه برقرار شد، مثل چکسلواکی، لهستان ... ولی از چکسلواکی به‌علاوه لیبی - (زه‌دی: کره شمالی) کره شمالی فکر نمی‌کنم هنوز فعال شده باشد و از عملیات بیت‌المقدس به بعد فعال شد - مهمات خوبی به ما رسید و مقدار زیادی هم اسلحه و مهماتی که در طریق‌القدس و ثامن‌الائمه^(ع) از دشمن گرفته بودیم به آن اضافه شد. ما در فتح‌المبین تانک داریم. با تانک‌های غنیمتی، تیپ ۳۰ زرهی را ایجاد کردیم و فتح‌الله جعفری را فرمانده آن قرار دادیم. تیپ ۳۰ زرهی یازدهمین تیپ ما است. در طرح مانور خواهم گفت که یک جا ارتش می‌گوید زرهی ما نرسید، من آنجا گفتم ما از تیپ زرهی فتح‌الله جعفری استفاده می‌کنیم، استفاده از تانک با کلاشینکف

دکتر رضایی: آقا مهدی با احمد کاظمی همراه شد، درست است.

زه‌دی: آقای دکتر ببخشید در سندی که ارتش از یازده تیپ نام برده، تیپ ایلام بوده است.

دکتر رضایی: درست است، بچه‌هایی که در ایلام بودند آقای داودآبادی و... را ما در ایلام آماده کرده بودیم که بنا به دستور از جاده بالای ملکشاهی که از کوه‌دشت هم به آنجا راه است، از آنجا بنا به دستور آماده باشند که اگر به آنها نیاز پیدا کردیم به کمک

بیایند. تیپ ایلام هم جزء سازمان رزم بود، ولی تیپ ایلام احتیاط بود.

اردستانی: نام تیپ ایلام بعداً تیپ امیرالمؤمنین^(ع) می‌شود.

دکتر رضایی: بله، چون بعد از فتح‌المبین ما رفتیم که در گیلان غرب عملیات کنیم. این مأموریت را به شهید بروجردی فرمانده ستاد عملیاتی غرب کشور در کرمانشاه دادیم. من و برادر صیاد باهم رفتیم و به بروجردی گفتیم شما آماده شوید اینجا عملیات کنید. اولین عملیاتی که در غرب انجام شد

با این هدف بود که ذهن دشمن فقط روی جبهه جنوب متمرکز نشود و فکر کند ما در غرب هیچ عملیاتی انجام نخواهیم داد. در آن عملیات کاملاً موفق نشدیم و آنجا مایه اولیه شکل‌گیری تیپ‌های نبی‌اکرم^(ص) و ایلام فراهم شد.

اردستانی: چگونگی شکل‌گیری یگان‌های سپاه بحث بسیار مهمی است و بیان آن اهمیت داشت. این بحث را بسیاری از زبان شما گفته‌اند و این موضوع به‌طور پراکنده مطرح شده، ولی وقتی شما به‌طور منسجم موضوع را شرح می‌دهید ریشه‌یابی و معلوم می‌شود

اولین محموله‌های خرید اسلحه سپاه از لیبی و اولین سهمیه آر.پی.جی‌ها به دست ما رسید. تا قبل از فتح‌المبین به‌شدت کمبود گلوله آر.پی.جی داشتیم.

دکتر رضایی: وقتی طراحی عملیات فتح المبین را شروع کردیم خودم هم نمی دانستم تا پایان عملیات دوازده تپ خواهیم داشت، ده تپ خواهیم داشت، یازده تپ خواهیم داشت، این عدد معلوم نبود، ولی مینا را بر این گذاشته بودیم که طرح مانور هر چه شد و مانور به هر جایی که رسید یگان‌ش را هم تأمین کرده باشیم. چارچوب طرح مانور هم از روز اول کاملاً معلوم نبود. وارد بحث مانور که بشویم روشن می‌شود. برادرهای ارتش می‌گفتند روی سهراهی، تپ‌های علی گره‌زد و رادار عمل کنیم.

اردستانی: سهراهی قهوه‌خانه؟
دکتر رضایی: سهراهی قهوه‌خانه و سهراهی جسرنادری، در این سهراهی می‌خواستیم عمل کنیم.
زهدی: همان طرحی که در عملیات توکل در ۲۳ مهر هم داشتند و عمل کردند.

دکتر رضایی: آنها عمدتاً به این فکر بودند و اهداف بیشتر از این را اصلاً عملی نمی‌دانستند، می‌گفتند اول این اهداف را بگیریم و تثبیت بکنیم بعد

به سمت عین‌خوش برویم. اما تصور فرماندهان سپاه این نبود و لذا ما نمی‌دانستیم در مورد طرح نهایی با برادران ارتش به کجا می‌رسیم. پس طراحی عملیات کاملاً روشن نبود، ولی هدف‌ها تقریباً روشن بود. تپ و لشکرها هم هنوز قطعی نشده بود و در جریان پیشرفت کار تپ‌ها شکل گرفتند و طرح عملیات روشن شد. اگر بخواهیم از جنبه فلسفی شبیه‌سازی کنیم، ملاصدرا مفهوم حرکت جوهری را ابداع کرد. او نمی‌گوید اول ماهیت است یا وجود، می‌گوید اینها با همدیگر درست می‌شوند. مثلاً پوست و محتوای

بسیار تفاوت داشت، آموزش تانک و هدایت آن با کلاشینکف بسیار فرق داشت، اما بچه‌ها - بندگان خدا - در این حد که از تانک‌ها به عنوان گلوله ۱۰۶ استفاده نکنند می‌توانستند تانک‌ها را راه ببرند، اما اینکه بتوانند مانور زرهی انجام دهند و تاکتیک زرهی داشته باشند در این حد بچه‌های ما ارتقا پیدا نکرده بودند، ولی کافی بود بچه‌های سپاه ده تا از این تانک‌ها را راه بیندازند، می‌توانستند به سمت دشمن شلیک کنند. از هر ده شلیک دوتای آنها هم به هدف می‌زد یک قدرت خیلی عظیمی آن‌زمان محسوب می‌شد؛ یعنی فوق‌العاده توان قابل توجهی بود.

زهدی: آقای احمدپور مبنای پشتیبانی یگان‌ها بود. ایشان مسئول پشتیبانی جبهه جنوب در سپاه خوزستان بود.

دکتر رضایی: بله، تا فتح المبین آقای احمدپور محور اصلی بود. چون آقای احمدپور لجستیک سپاه اهواز بود و عمده پشتیبانی جبهه جنوب را هم سپاه خوزستان انجام می‌داد.

زهدی: یگان‌ها که تشکیل می‌شدند از شما نامه می‌گرفتند و سراغ آقای احمدپور می‌رفتند. خودرو می‌خواستند، کلاش می‌خواستند، البسه و تجهیزات و...

دکتر رضایی: آن زمان آقای محسن رفیق‌دوست لجستیک تهران را راه‌اندازی کرده و خود در بیرون از ایران فعال بود. ایشان از قبل از انقلاب آقای سعد مجبر را که معاون قذافی بود می‌شناخت، این ارتباط بی‌تأثیر نبود، می‌رفت به طریقی مهمات پیدا می‌کرد و می‌آورد. بنابراین، آرایش و سازماندهی سپاه این‌طور و به تدریج شکل گرفت و این‌گونه نبود که از روز اول ما یازده تپ داشته باشیم و بگوییم با این یازده تپ می‌خواهیم عملیات کنیم.

زهدی: در ذهن خود شما هم تعداد تپ‌ها تعیین نشده بود؟ همین‌طور که پیش می‌رفتید افزایش یافت و به یازده تپ رسید؟

با تانک‌های غنیمتی، تپ ۳۰ زرهی را ایجاد کردیم و فتح‌الله جعفری را فرمانده آن قرار دادیم. تپ ۳۰ زرهی یازدهمین تپ ما است.



جلسه تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی فرمانده سپاه در دوران دفاع مقدس.

را به‌عنوان قائم‌مقام سپاه تعیین کردم و به او، گفتم ما مقدمات را آماده می‌کنیم، شما نیرو بفرست. خود من هم گاه به تهران می‌آمدم، فکر می‌کنم یکی دو سفر تهران آمدم. بسترها را که آماده کردیم از سپاه‌های استانی خواستیم پاسدار و بسیجی به جبهه بفرستند. حتی آن موقع قرار بود در سردشت و بانه عملیات انجام بشود، ترجیح دادیم بخشی از نیروهای آنجا را - حدود سه چهار هزار نفر رزمنده که مقرر شده بود برای پاک‌سازی سردشت و بانه عازم آن مناطق شدند - برگردانیم و آنها بپایند در تیپ‌های جنوب سازماندهی شوند. سپاه‌های استانی را تحت فشار قرار دادیم که حالا نیرو بفرستید و استان‌ها نیرو فرستادند. به نمایندگی امام در سپاه گفتیم روحانیون را بفرستید جبهه. در عملیات فتح‌المبین تعداد روحانیون را افزایش دادیم و نمایندگی و پاسدارها را به جبهه آوردیم. هرکسی را که فکر می‌کردیم می‌تواند کمک کند از عقبه‌ها به خط مقدم آوردیم. یکی از مشکلات من این بود که وقتی تهران بودیم انواع تحلیل‌ها می‌شد که ما توی دهن امریکا می‌زنیم و صدام را از پا درمی‌آوریم، ولی آنها در تهران نشسته بودند و کار

سیب با یکدیگر شکوفا می‌شوند و هم‌زمان هم طعم می‌گیرد، رنگ می‌گیرد و همه چیز سیب با همدیگر تکامل پیدا می‌کنند. اسم آن را می‌گذارند حرکت جوهری. درحقیقت جنگ ما همین‌طور بود و طراحی عملیات و سازماندهی تیپ و لشکرها و قرارگاه‌ها و آماده‌سازی منطقه و شناسایی و... همه اینها هم‌زمان انجام می‌شدند، درحالی‌که مدیریت ارتش هیچ‌وقت این‌طور نبود. در مدیریت ارتش تا طرح عملیات آماده نمی‌شد آنها هیچ‌گاه دست به خاک و زمین نمی‌بردند؛ باید اول طرح عملیات تمام می‌شد بعد سازمان رزم مشخص می‌شد و سپس آماده‌سازی‌ها را شروع می‌کردند. درحالی‌که ما در سپاه همه‌چیز را هم‌زمان باهم پیش می‌بردیم که کار بسیار سختی بود، ریسک آن بسیار بالا بود و البته حسن آن هم این بود که غافل‌گیری دشمن خیلی زیاد بود.

اردستانی: آقای رضایی شما این بحث‌ها را لطف کنید با پاسخ به این سؤال تکمیل کنید. در لابه‌لای صحبت‌هایتان به فرماندهان اشاره کردید، به موضوع قرارگاه کامل اشاره نکردید.
دکتر رضایی: ما خط را سازمان دادیم. آقای شمخانی

و آنها بهانه به دست بیاورند که همین طور شد، اما الحمدلله به خیر گذشت. البته عملیات فتح‌المبین هم داشت به یک ماجرای بزرگ تبدیل می‌شد، طوری که من ناچار شدم بیایم تهران با امام ملاقات کنم که بعد به آن هم خواهیم پرداخت.

تفاوت دیدگاه فرماندهان سپاه درباره سازمان

رزم

اولین مشکل ما این موضوع بود. مشکل دوّمی که پیدا کردیم در خود بچه‌های جبهه بود. برای رزمندگان قابل‌تصوّر نبود که ما بدون توپخانه و بدون زرهی تیپ و لشکر درست کنیم و بتوانیم از ارتش مستقل بشویم.

اردستانی: با دست خالی!

دکتر رضایی: با دست خالی. حتی فرماندهانی مثل شهید باقری، حتی ایشان هم با اینکه از متوکّل‌ترین فرماندهان ما بود و توکّل و شجاعت بسیار بالایی داشت، باز هم مواقعی دست و پای آنها می‌لرزید **زهدی:** و تصوّرشان این بود که شما تُند می‌روید.

دکتر رضایی: به من نمی‌گفتند، چون رویشان نمی‌شد، ولی بعد شنیدم که گفتند برادر محسن تُند دارد می‌رود، مگر می‌شود بدون توپخانه و بدون تانک و بی‌سیم تیپ تشکیل داد. ما به‌سختی به هر گردان یک بی‌سیم می‌دادیم، درحالی‌که ارتش دسته‌هایش هم بی‌سیم داشت. من همیشه به پایان جنگ فکر می‌کردم و می‌ترسیدم ارتش یک‌جا با بن‌بست مواجه شود و کلّ جنگ را هم با بن‌بست مواجه کند. دلم می‌خواست اگر همه ماندند و نتوانستند ادامه دهند ما نمایم و به جلو حرکت کنیم، ضمن اینکه می‌خواستیم سپاه را هم از این حالت اُستانی به یک حالت رزمی تبدیل کنیم. فرصت خوبی بود، فکر می‌کردم چرا ما سپاه را رزمی نکنیم؟ چرا ما تیپ نداشته باشیم؟ چرا لشکر نداشته باشیم؟ من هم اعتقاد به رزمی کردن سپاه داشتم و هم احتمال می‌دادم ممکن است یک

ما و دوستانمان این بود که بگوییم به جبهه بروید. ما تیپ و لشکر درست کردیم، به ما گفتند نه شما می‌خواهید سپاه را به ارتش تبدیل بکنید ما در مقابلت می‌ایستیم. یکی از دوستان این را گفت. گفتند ما در مقابلت می‌ایستیم.

زهدی: نظامی شدن سپاه را مغایر با انقلابی بودن سپاه می‌دانستند.

دکتر رضایی: جالب بود از یک طرف شعار می‌دادند و تحلیل می‌کردند، ولی از اینکه خودشان بیابند اسلحه بگیرند و وارد گردان و گروهان شوند و بجنگند چنین چیزی نبود، چنین روحیه‌ای نبود.

زهدی: آنها حضور سپاه را در جنگ در حدّ اینکه به ارتش روحیه بدهد و کنار ارتش باشند که به آنها روحیه و انگیزه بدهد قبول داشتند.

دکتر رضایی: کار آنها این بود که صبح تا شب از ارتش انتقاد می‌کردند، از بنی‌صدر انتقاد می‌کردند، اما خودشان اسلحه بر نمی‌داشتند و بجنگند. بعضی افراد در چنین وضعیتی اسلحه برداشتند و به جبهه آمدند مثل آقای مهدی باقری، حسین خرازی. کسانی که اوایل آمدند، در جوّی این‌چنینی به جبهه آمدند. بعد از عملیات طریق‌القدس، فرماندهی من قوت بیشتری پیدا کرده بود، حالا یک مقدار با قدرت بیشتری فرماندهی می‌کردم. لذا بعد از طریق‌القدس فشار می‌آوردیم، تهدید می‌کردیم، سخنرانی می‌کردیم، حرف می‌زدیم، اشخاص را جابه‌جا می‌کردیم، متنها فشارها هم بیشتر شد؛ یعنی هرچه ما فشار بیشتری می‌آوردیم در تهران مقابله بیشتری می‌شد. بعد خواهم گفت این افراد جمع شدند یک کمینگاهی درست کردند که در جریان والفجر مقدّماتی نتایج آن آشکار شد، آقای اکبر گنجی و... هم پرچم‌دار قضیه شدند.

اردستانی: موضوع اکبر گنجی در سال ۱۳۶۲، بعد از عملیات مقدّماتی است.

دکتر رضایی: بعد از مقدّماتی. این افراد دنبال این بودند که ما در یکی دو عملیات شکست بخوریم

خالی بود و باید با ارتش همراه می‌بودیم، که منتهی شد به طرح ادغام، که در عین حالی که ما هویت داشته باشیم، فرماندهی داشته باشیم از امکانات ارتش هم بتوانیم استفاده کنیم. البته در این باره بحث‌هایی بود و برخی ابهاماتی داشتند. اگر آقای رشید اینجا بودند در بحث به من کمک می‌کردند. آقا رحیم و آقای رشید و... معتقد بودند که کفایت امکانات ارتش در اختیار ما باشد و ضرورت چندانی ندارد که برای سپاه تیپ و لشکر درست کنیم. بیشتر دنبال این بودند که از امکانات ارتش استفاده نکنند نه اینکه خودشان تبدیل به یک سازمان رزم بشوند. سازمان رزم را در این حد قبول داشتند که بتوانند امکانات ارتش را در اختیار بگیرند، در حالی که من می‌گفتم درست است ما باید از امکانات ارتش استفاده بکنیم، ولی زمان را برای سازماندهی خودمان هم از دست ندهیم.

اردستانی: تجهیزات و تسلیحات منهای تیپ و لشکر چطور ممکن بود؟

دکتر رضایی: بیشتر در ذهنشان این بود که فرمانده گردان ارتشی را یک جایی بگذاریم و خودمان کسی را بالای سر نیروهای ارتش قرار دهیم و نیروهای بسیج را هم با آنها ترکیب کنیم تا جلو بروند، اما به اینکه سپاه صاحب گردان، تیپ یا لشکر شود، دوستان ما اهمیت کمی می‌دادند، ولی من به آن اصرار داشتم. لذا یکی از مشکلات من در فتح‌المبین این بود که فرماندهان سپاه را قانع کنم در عین استفاده از امکانات ارتش هم زمان فرصت تشکیل سازمان رزم سپاه را هم از دست ندهیم و در همین عملیات تشکیل تیپ‌ها و قرارگاه‌های سپاه را جدی بگیریم.

زه‌دی: ما هم که خواستیم توپخانه راه بیندازیم مشکلمان همین بود. گفته می‌شد توپخانه، سپاه را سنگین می‌کند، زمین گیر می‌کند و چالاکی‌اش را از دست می‌دهد. توپخانه می‌خواهیم چه کار کنیم، از توپخانه ارتش استفاده بکنیم. اوایل راه‌اندازی توپخانه سپاه با آن بسیار مخالفت می‌شد.

جایی ارتش متوقف نشود. وضع ارتش کاملاً روشن بود و از مشکلات باخبر بودیم لذا این دو عامل باعث می‌شد که من فشار زیادی به فرماندهان بیاورم، ولی فرماندهان سپاه معتقد بودند که برادر محسن تند می‌رود. ما نه توپخانه‌ای داریم نه امکاناتی. بنابراین آمدیم حد وسطی تعریف کردیم تحت عنوان طرح ادغام که آن را هم توضیح خواهم داد، زیرا موضوع مهمی است. تصمیم گرفتیم به گونه‌ای با ارتش ادغام بشویم، اما نه اینکه سپاه فرماندهی نداشته باشد، بلکه به طریقی امکانات ارتش در اختیار فرماندهان ما قرار بگیرد؛ از گردان گرفته تا تیپ. از تیپ به بالا حرفی نداشتیم که مثلاً فرمانده قرارگاه از ارتش باشد.

اردستانی: قبل از فتح‌المبین هم همین معنا در ذهن شما بوده و بر این اساس تصمیم گرفتید و جلو رفتید؟

دکتر رضایی: بله در زمان خود شروع عملیات فتح‌المبین. **زه‌دی:** در ثامن‌الائمه^(ع) و طریق‌القدس هم با ارتش ادغام شده بودیم.

دکتر رضایی: بله، اما آنجا مشکل پیدا کرده بودیم. آنجا هر جا ارتش می‌ماند و پیش نمی‌رفت بچه‌های سپاه جدا می‌شدند و جلو می‌رفتند، نه خمپاره همراه آنها می‌آمد نه بی‌سیم، ضمن اینکه آنجا چون عملیات محدود بود و زمین کوچک بود زود کار تمام می‌شد، مثلاً حداکثر ظرف ۲۴ ساعته کار تمام می‌شد. در فتح‌المبین نمی‌شد ارتش از ما جدا باشد، اما ضرورت هم داشت که ما سازمان پیدا کنیم، منظم شویم، تیپ تشکیل دهیم. لذا یک پارادوکس بود. از یک طرف می‌خواستیم تیپ ایجاد کنیم و از طرفی هم دستان

ما تیپ و لشکر درست کردیم، به ما گفتند نه شما می‌خواهید سپاه را به ارتش تبدیل بکنید ما در مقابلت می‌ایستیم.

دکتر رضایی: شما در بحث‌های ما و آقای شفیع‌زاده نبودید، من اصرار داشتم که سپاه باید توپخانه داشته باشد. لذا اولین توپ‌هایی که در منطقه علی‌گره‌زد در عملیات فتح‌المبین به دست آوردیم وضعیت ما تغییر یافت.

زه‌دی: در طریق‌القدس هم ما از دشمن توپخانه غنیمت گرفتیم، ولی گفتند آن را به ارتش بدهید، ما نمی‌خواهیم، سپاه نمی‌خواهد توپخانه داشته باشد.

دکتر رضایی: در ابتدا تصور فرماندهان نزدیک من این‌گونه بود که چطور مثلاً وقتی به احمد متوسلیان و سایر بچه‌های سپاه گفتند تیپ درست کنید تعجب می‌کردند و می‌گفتند تیپ درست کنیم؟ رشید و شهید باقری و آقا رحیم صفوی هم تبدیل شدن ما را به یک ارتش انجام‌شدنی نمی‌دیدند و می‌گفتند مگر می‌شود؟ ما چه داریم که ارتش بشویم؟ و لذا می‌گفتند بیاییم از همین امکانات ارتش استفاده کنیم. من می‌دانستم که باید از ارتش استفاده کرد، ولی می‌گفتم سپاه باید تیپ و لشکر داشته باشد، قرارگاه داشته باشد و در نهایت خودمان باید یک ارتش و یک سپاه قدرتمند رزمی ایجاد کنیم.

زه‌دی: یعنی اگر بخواهیم بجنگیم باید سازمانش را هم ایجاد کنیم. اگر نمی‌خواهیم بجنگیم مسئله‌ای دیگر است.

دکتر رضایی: مشکل دوم ما با برادرانی بود که جنگ را قبول داشتند، حتی در رزم از من هم جلوتر بودند و یک سال تمام در جبهه بودند و حتی اطلاعاتشان از من بیشتر بود.

اردستانی: در سال اول جنگ که شما در جبهه‌های نبرد نبودید، در جبهه مهم‌تری حضور داشتید و با بحران گروه‌های سیاسی مواجه بودید. اگر با آن بحران مقابله جدی نمی‌شد جمهوری اسلامی را ساقط می‌کردند.

دکتر رضایی: درباره آن موضوع من عرض کردم که ما دو سه بار تا مرز سقوط پیش رفتیم. یکی، جریان

منافقین؛ دوم، کودتای حزب توده مقابل صداوسیما و سوم، کودتای نقاب بود. حالا اینجا می‌خواهم درباره مشکلات ارتش و سپاه و فرماندهان سپاه در جبهه صحبت کنم. مشکل سوم ما با ارتش بود. ارتش برخلاف عملیات طریق‌القدس، در این عملیات با ما فاصله گرفت و اولین بار بود که من دیدم برادرمان صیاد حرف‌هایی می‌زند که این حرف‌ها در طریق‌القدس زده نمی‌شد. مثلاً درباره طریق‌القدس در خاطرات ایشان - که چاپ شده - آمده: من چطور

به این فرماندهان خودم در ارتش بگویم که بسیاری چیزها عوض شده است. در عملیات طریق‌القدس صیاد بدون ما هم مقابل فرماندهان ارتش می‌ایستاد، اما در فتح‌المبین در جلسات ما صیاد دچار ابهاماتی شده بود. لذا دغدغه بعدی ما این بود که با برادرمان صیاد تا آخر باهم باشیم و فاصله‌ای بین ما و ایشان ایجاد نشود. شهید صیاد درباره دو موضوع ابهام داشت؛ یکی طرح مانور و دوم ادغام. اینجا این بحث را مطرح کنیم یا آن را برای جلسات بعد بگذاریم؟

اردستانی: هنوز به بحث طرح مانور و سازمان رزم نرسیده‌ایم.

دکتر رضایی: به‌هرحال، مشکل سوم ما هم این بود. تا اینجا ما هنوز هیچ مشکلی با سیاسیون نداشتیم. مثلاً آقای هاشمی قبل از فتح‌المبین یک‌بار به دزفول آمد، جلسه‌ای باهم داشتیم. من به آقای هاشمی گفتم ما در این عملیات هفت هزار اسیر می‌گیریم. ایشان گفتند: هفت هزار اسیر؟ گفتم: بله. گفتند: قول دادی، باید به قولت عمل کنی. مثل اینکه حرف نامعقولی از من

آقای هاشمی قبل از فتح‌المبین یک‌بار به دزفول آمد، من به آقای هاشمی گفتم ما در این عملیات هفت هزار اسیر می‌گیریم. ایشان گفتند: قول دادی، باید به قولت عمل کنی.

شد بعد از عملیات رمضان است. تا قبل از رمضان و مخصوصاً در فتح المبین قرار ما این بود هر حرفی را که می‌خواهیم بیرون از خودمان بزنیم از قبل باهم هماهنگ بکنیم، به توافق رسیده بودیم. اولین باری که این قاعده شکست، پس از شکست در عملیات رمضان بود که ایشان قبل از آن با آقای هاشمی رفسنجانی صحبت می‌کند و آقای هاشمی در جلسه شورای عالی دفاع می‌گوید حالا گزارش تمام شده است، ولی صیاد هم حرف‌هایی دارد که نمی‌خواهد آقای رضایی در جلسه شلیک شد. چون قرارمان با صیاد این بود که هیچ‌کس در بیرون حرفی نزند. چون من می‌دانستم این حرکتی که ما آغاز کرده‌ایم تا جنگ را جلو ببریم اگر دیگران ببینند نیمه‌کاره می‌ماند و فرماندهی ما متفی می‌شود و وحدت ما از بین می‌رود. لذا ما سرمان را پایین گرفته بودیم و بدون اینکه کسی متوجه مشکلات بین ما شود و بخواهد دخالت کند، قصد داشتیم تا می‌توانیم جلو برویم که تا بیت المقدس هم رفتیم تا رمضان هم خوب رفتیم، اما از آنجا به بعد دیگر افراد دیگری وارد شدند. می‌خواهم این را بگویم که ما در فتح المبین مشکلاتمان این بود. سیاستون اصلاً دخالت نمی‌کردند، اصلاً باورشان نمی‌شد که چنین عملیات موفق انجام بشود و چون باورشان نمی‌شد دخالت هم نمی‌کردند. با ستاد مشترک ارتش هم مشکلی نداشتیم به دلیل اینکه هم امام حمایت می‌کرد و هم پیروزی طریق القدس را داشتیم و کم‌کم فرماندهی من داشت تثبیت می‌شد و در داخل سپاه قدرت می‌گرفتم و مشکلات را حل می‌کردیم. مشکلاتمان عمدتاً داخل خودمان بود.

مشکلات داخلی سپاه

از سوی دیگر، در ستاد سپاه بچه‌های سپاه در اتاق‌های در بسته حرف می‌زدند، جلسه می‌گذاشتند، مثلاً آن زمان دوستان ما در دفتر هماهنگی که به آنها هماهنگی استان‌ها می‌گفتیم، آقای محمودزاده و آقای محمدزاده

شنیده باشند، اما ما در عملیات فتح المبین بیشتر از نه هزار نفر اسیر گرفتیم. تا قبل از این عملیات، ما حداکثر هفتصد تا هشتصد نفر اسیر گرفته یا هزار نفر اسیر گرفته بودیم.

اردستانی: آقای رضایی آن موقع شما به همه چیز خوش بین بودید، هم اعتماد به نفستان بسیار بالا بود، هم بسیار خوش بین بودید.

زهدی: البته طرح مانور گازانبری در عملیات فتح المبین که از دو جناح طراحی شد به کسی که دید عملیاتی داشته باشد می‌تواند این برآورد را بدهد که دشمن اسیر می‌دهد. وقتی سراغ عقبه دشمن می‌رویم به معنای این است که دشمن زیاد اسیر می‌دهد.

دکتر رضایی: منظورم این است که با سیاسیون تا اینجا مشکلی پیدا نکردیم، چون در طریق القدس موفق شده بودیم. ظهیرنژاد هم رئیس ستاد مشترک ارتش شده بود و آیت الله خامنه‌ای هم رئیس جمهور شده بودند. آقای هاشمی هم از ما حمایت می‌کردند. آقای ظهیرنژاد حرفی نداشت، مخصوصاً اینکه عملیات در محور دزفول را از قبل قبول داشت.

اردستانی: اجماع موجود نکته مهمی بود.

دکتر رضایی: آقای ظهیرنژاد از اول هم می‌گفت ما باید در محور دزفول بجنگیم. بنابراین، با ستاد مشترک ارتش هم مشکلی نداشتیم. اما در ارتباط با آقای صیاد کمی مشکل پیدا کرده بودیم که ادامه پیدا کرد. بنابراین، آنچه که از عملیات طریق القدس تا عملیات فتح المبین با آن مواجه بودیم همین‌هایی بود که خدمتان عرض کردم.

اردستانی: موضوعات مربوط به درون سپاه بیشتر درون جبهه بیان شد؟

دکتر رضایی: با خود بچه‌های جبهه و با نیروی زمینی ارتش. البته من و برادرمان صیاد یک قاعده را رعایت می‌کردیم. من به ایشان گفتم و ایشان هم کاملاً قبول داشت که مشکلاتمان را بیرون از خودمان به هیچ‌کس نگوئیم. اولین باری که مشکلات میان ما و صیاد بر ملا



برادر محسن رضایی فرمانده سپاه در دوران دفاع مقدس

دکتر رضایی: اولین باری که تشکیل دفتر سیاسی پیشنهاد شد، آقای منصوری به من گفت. وقتی من در اردیبهشت ۱۳۵۸ از سازمان به سپاه برگشتم ایشان گفت شما بیا و دفتر سیاسی را راه اندازی کن، ما می خواهیم مانند روسیه یک هیئت رئیسه داشته باشیم.

اردستانی: مثل مدل شوروی

دکتر رضایی: بله صدر؟

اردستانی: صدر هیئت رئیسه، کمونیست بازی [با خنده].
دکتر رضایی: بله، گفتند ما تصمیمات کلیدی را - کسی کلمه استراتژیک به کار نمی برد - می خواهیم آنجا داشته باشیم. شما بیاید دفتر سیاسی را راه اندازی کنید که من گفتم نه، من اصلاً برای این به سپاه آمدم که احساس خطر می کنم. شهید مطهری شهید شده بود، گفتم من آمدم می خواهم اطلاعات را راه اندازی کنم و اصلاً من برای این کار آمدم به سپاه. بحث دفتر سیاسی قبل از آقای محمدزاده مطرح بود، منتها به خاطر ندارم چه کسانی بودند.

اردستانی: پس یعنی حتماً دفتر سیاسی قبل از محمدزاده تشکیل شده بود.

دکتر رضایی: به احتمال قوی بله، منتها ما دفتر سیاسی

بودند. البته محمدزاده در فتح المبین آمد و به ما ملحق شد.

اردستانی: کدام محمدزاده؟

زهدی: محمدزاده مسئول دفتر سیاسی قبلاً در دفتر هماهنگی بود.

دکتر رضایی: در فتح المبین آقای محمدزاده با من کاملاً هماهنگ بود و دفتر سیاسی با من هماهنگ شد، ولی بچه های دفتر هماهنگی خیلی حرف داشتند، تقریباً آنها کانون مخالفان شده بودند، مخالفان نه به معنای اینکه مقابله بکنند، بلکه به عنوان منتقدین و کسانی که حرف داشتند.

اردستانی: محمدزاده در دفتر هماهنگی بود؟

دکتر رضایی: از آنجا جدا شد و آمد دفتر سیاسی را تشکیل داد. ریشه آقای محمدزاده اول در مجموعه آقای محمودزاده بود، بعد که من آمدم دفتر سیاسی را تقویت کردیم محمدزاده را مسئول دفتر سیاسی قرار دادم. محمدزاده قبلاً با آقای [جواد] منصوری و آقای محمودزاده بود.

اردستانی: مگر دفتر سیاسی قبل از محمدزاده هم مسئول داشت؟

او کمک بکنند. من به‌همراه معین‌وزیری روی تپه بلتا رفتیم و با دوربین منطقه را بررسی کردیم. به خاطر دارم گفتم آقای معین‌وزیری الان جلو ما هیچ‌کسی نیست [با خنده]، هیچ‌کسی نیست به نظر شما اگر اینجا عملیات کنیم چقدر موفق می‌شویم یا مثلاً اگر از اینجا نیروهایمان سرازیر بشود می‌رسیم پشت تپه‌های علی گره‌زد. دیده‌بان‌ها آنجا از روی آتش دهانه‌های توپخانه می‌گفتند توپخانه‌های عراق پشت تپه‌های علی گره‌زد هستند. من به معین‌وزیری گفتم مثلاً اگر ما شب اول برسیم بالای توپخانه آتش دیگر قطع می‌شود و شکستن خط سهراهی راحت‌تر می‌شود. لذا تپه‌های علی گره‌زد باید زودتر از سهراهی سقوط کند. زیر تپه ماشینمان را گذاشتیم و تقریباً حدود ۵۰ متر تا دیدگاه تپه بلتا پیاده رفتیم تا رسیدیم به دیدگاه و از آنجا با دوربین خط را خوب می‌دیدیم و تا نزدیکی‌های چانه دیده می‌شد. البته دوربین مثل دوربین‌های پیشرفته امروز نبود. آن زمان آرزو می‌کردم که کاش دوربینی داشتیم که تا چانه را دقیق می‌دیدیم یا مثلاً بُرغازه را می‌دیدیم. چنین دوربین‌هایی به‌ندرت پیدا می‌شد. در آن منطقه غبار هم بود. ما چندین ساعت آنجا ماندیم تا شرایط جوی تقریباً تغییر پیدا کرد و توانستیم دید خوبی داشته باشیم. برای من ارتباطات دشمن بسیار مهم بود که از کجا تدارک می‌شود؟ آیا دشمنی که در سهراهی است بیشتر از طرف عین‌خوش تدارک می‌شود یا از رادار؟ این موضوع برای من بسیار مهم بود. یا اینکه احتیاط دشمن کجاست؟ توپخانه دشمن کجاست. باین‌همه سعی می‌کردیم خودمان با دوربین اینها را ببینیم که توپخانه کجاست، احتیاط کجاست و نحوه تدارکات دشمن به چه صورت است. یک روز دیگر رفتیم چاه نفت. آن زمان جاده نبود، از تپه بلتا جاده نبود که بعداً مقداری جاده را درست کردند.

زه‌دی: در این منطقه نیروهای ما برای شناسایی در عمق دشمن می‌رفتند و پشت دشمن داخل رمل‌های بُرغازه دو روز سه روز می‌ماندند و از پشت با دوربین

را تبدیل کردیم به راویان جنگ. اردستانی: که آن داستان جدا و مبسوط دارد. دکتر رضایی: آقای محمدزاده را خواستیم و دفتر سیاسی و بحث راویان جنگ را برعهده آقای محمدزاده گذاشتیم که ایشان یک مقدار از بچه‌های دفتر سیاسی استفاده کرد و افراد دیگر را هم آورد و راویان جنگ عملاً از فتح‌المبین شکل گرفت.

فتح‌المبین سرآغاز شکل‌گیری سازمان رزمی سپاه به‌طور اساسی است؛ اطلاعات عملیات، راویان جنگ، تیپ‌ها و قرارگاه‌ها و سایر واحدها عملاً پایه شکل‌گیری‌شان از فتح‌المبین است. در طریق‌القدس هم چیزهایی بود، ولی به این صورت نه و شکوفایی سازمان رزم و تشکیلات رزمی سپاه در این عملیات صورت گرفت. اردستانی: اجازه می‌دهید من سؤالی داشته باشم که این بحث را تکمیل کند؟ شما از عملیات طریق‌القدس تا فتح‌المبین چند بار برای شناسایی رفتید؟

شناسایی در نقطه بلتا

دکتر رضایی: البته، چون ما روند را توصیف کردیم دیگر فرصت خاطره‌گویی پیدا نشد. مثلاً در همین دوران من چند بار برای شناسایی رفتم یک بار با آقای سرهنگ معین‌زاده (اردستانی: معین‌وزیری)، با معین‌وزیری رفتیم تپه‌های بلتا، چون من به‌دنبال این بودم افرادی را که کنار صیاد هستند با خودم داخل خط ببرم که به گفته‌های ما اعتقاد پیدا کنند و به تصمیم‌گیری ما سرعت بدهند. چون معین‌وزیری و سرهنگ بختیاری و آقای قوبدل در تیم شهید صیاد بسیار نفوذ داشتند. آقای صیاد شیرازی، معین‌وزیری و بختیاری را از دافوس آورده بود که در طراحی‌ها به

اولین باری که مشکلات میان ما و صیاد بر ملا شد بعد از عملیات رمضان است.

لَجَمَن برای ما گسترده بود برای دشمن هم گسترده بود، لذا در بعضی نقاط در فاصله دو سه کیلومتری، دشمن نیرو نداشت.

زهدی: مخصوصاً به آن طرف دال‌پری اصلاً توجه نداشتند که این نقطه ضعف را سپاه کشف کرد

دکتر رضایی: به آنجا اصلاً فکر نمی‌کردند. یک روز برای بازدید دال‌پری ما به آنجا رفتیم. از محل استقرار تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) با آقای زاهدی بالای ارتفاع دال‌پری رفتیم. دو سه ساعت طول کشید تا بالا رفتیم،

ارتفاع صعب‌العبور و بسیار تیزی بود. زمان زیادی طول کشید تا ما بالا رفتیم. قرارگاه را پایین دال‌پری زده بودند. از آنجا باید بالا می‌رفتیم. رفتیم بالا و با دوربین دهلران را دیدیم، عین خوش را دیدیم. چینخواب سمت چپ ما و کاملاً پیدا بود که بچه‌ها برای شناسایی آنجا می‌رفتند. کار بسیار سخت بود و دشمن اصلاً باورش نمی‌شد که از اینجا نیرویی بتواند بیاید، منتها ما به این امید بودیم که جاده بکشیم به دال‌پری و تا جاده باز می‌شود از همین جاده دال‌پری

نیروهایمان را تدارک می‌کنیم، اما دشمن تصور نمی‌کرد که نیرویی بتواند اینجا بیاید، حداکثر می‌گفت ممکن است تعدادی نیروی نفوذی از اینجا به عین خوش حمله کنند. شدیدترین درگیری ما هم در عین خوش شد. یکی عین خوش یکی هم در جنوب رادار...

زهدی: تکلیف عملیات فتح‌المبین در عین خوش معلوم شد.

شناسایی تنگه ذلیجان و حیاتی بودن آن برای عملیات فتح‌المبین

دکتر رضایی: بله، از نظر مقاومت در عین خوش،

تمام مواضع که شما می‌گویید را می‌دیدند. **دکتر رضایی:** آنجا زمانی که آقای رشید مسئول اطلاعات دزفول بود نه تنها شناسایی، بلکه تیم چریکی می‌فرستادند در عمق. آقای احمدی با تیمش عملیات می‌کردند.

آن زمان که من مسئول اطلاعات سپاه بودم رشید را مسئول اطلاعات دزفول قرار داده بودم رشید، هم اطلاعات دزفول و هم عملیات سپاه دزفول بود. لذا گزارش کارهای چریکی که پشت سر دشمن انجام می‌دادند را به من می‌گفتند. ما در دهلران یک عامل نفوذی داشتیم که یکی از شب‌های قبل از عملیات فتح‌المبین، من و فکر می‌کنم حسن باقری هم با من بود و آقای رشید و یک نفر دیگر، شب به آن روستا رفتیم و در آنجا خوابیدیم در حالی که فاصله ما با دشمن چیزی کمتر از سه چهار کیلومتر بود. یعنی اگر آن شب، دشمن با خودرو وارد روستا می‌شد همه ما را دستگیر می‌کردند و قبل از شروع عملیات فتح‌المبین، با خودشان می‌بردند.

اردستانی: و دیگر جنگ تمام می‌شد.

دکتر رضایی: نه، جنگ تمام نمی‌شد ما تمام می‌شدیم [با خنده]. این فرد عامل نفوذی بسیار مطمئن بود. داخل عراقی‌ها نفوذ می‌کرد اطلاعات به دست می‌آورد و برای ما می‌فرستاد. خود آن روستا عملاً در اشغال و محاصره دشمن بود، چون ما با آن روستا ارتباط نداشتیم، نیرو هم نداشتیم، ولی عراقی‌ها مرتب داخل روستا می‌آمدند و برمی‌گشتند و می‌رفتند در نقاط پدافندی آنجا پدافند می‌کردند. آقای رشید نام آن شخص را می‌داند. باید یک جلسه بیاید و کامل توضیح دهد.

زهدی: شهید سلیمی برای من تعریف می‌کرد همان زمان که آقا رشید در محور دزفول بود، ایشان در دال‌پری مسئول محور بوده است. می‌گفت ما از آنجا به صورت نفوذی می‌آمدیم پایین تا کنار دویره، ده پتک و روستا.

دکتر رضایی: بله، به راحتی چون همان مقدار که خط

در فتح‌المبین آقای محمدزاده و دفتر سیاسی با من هماهنگ شد، ولی بچه‌های دفتر هماهنگی خیلی حرف داشتند، تقریباً آنها کانون مخالفان شده بودند.



از راست: دکتر حسین اردستانی و سردار احمدغلامپور فرمانده قرارگاه کربلا در جلسه تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی فرمانده سپاه در دوران دفاع مقدس.

سمت چپانه و رقابیه را دیدیم که دشمن به شدت محافظت می کند. ذهن ما به سمت ارتفاعات میشداغ کشیده شد. چون من یک بار قبل از طریق القدس - نرسیده به تپه های الله اکبر تنگه ای هست که برادرمان صیاد می گفت تپ نیروی مخصوص آنجا است - رفتیم و دیدم اصلاً خبری از نیروی مخصوص در آنجا نیست که به ایشان همان موقع با بی سیم گفتم اصلاً نیروی مخصوصی اینجا نیست. از آن تنگه عبور کردیم، تنگه معروفی هم هست، از عبدالخان آمدیم این جبهه را دیدیم. از عبدالخان عبور کردیم به سمت میشداغ رفتیم. به برادر رشید گفتم ما اگر بخواهیم در رقابیه و میشداغ عمل کنیم باید دشمنی که در رقابیه هست را دور بزنیم، چون ممکن است تنگه باز نشود، آیا در این ارتفاعات راهی هست که ما بتوانیم از پشت دشمن بپاییم؟ ایشان چون در اطلاعات بود، گفت بعضی از قاچاقچی ها را که دستگیر کردیم، آنها از وسط میشداغ به عراق می رفتند. بیشتر بررسی کردیم، دیدیم بله، راه قاچاق رویی وجود دارد، اما معلوم نبود که ماشین رو باشد. لذا با آقای مهندس وفایی - در فتح المبین

ولی از نظر فشاری که از رقابیه آوردیم به سمت فکّه، کل جبهه دشمن سقوط کرد. در نوار ضبط شده قرارگاه هست که من گفتم ستون فقرات دشمن. عین همین تعبیر در نوار ضبط شده هست که گفتم ستون فقرات دشمن چپانه و بُرغازه تا فکّه است، اگر متزلزل بشود کل این جبهه سقوط می کند. علت اینکه اصرار می کردیم حتماً عین خوش و بُرغازه هم در طرح مانور باشد این بود. حالا بحث خاطرات بود و شناسایی ها. در مراحلی که شما می گوید از طریق القدس تا فتح المبین، چند شناسایی داشتیم، مثلاً در یکی از شناسایی ها، من دو سه مرتبه برای شناسایی رفتیم. یکی در بلتا، یکی شناسایی چاه نفت که با عزیز جعفری رفتیم و یکی هم شناسایی روی دال پری و آن روستایی که با آقای رشید رفتیم. یک شناسایی بسیار مهمی که انجام دادم ذلیجان بود. کشف ذلیجان در فتح المبین بسیار مهم بود. چون من همیشه به دنبال دورزدن دشمن بودم و می خواستیم دشمن را دور بزنیم و احاطه داشته باشیم همه توجه من به رقابیه و چپانه جلب شد، منتها در رقابیه و چپانه که در نقشه هم هست.

و رقبایه، بعد عین خوش. اهمیتی که من به ذلیجان می‌دادم بسیار بالاتر از رقبایه بود، بعد رقبایه بود و سپس علی گره‌زد که در طرح مانور به آن اشاره می‌کنم. در بحث طرح مانور ما آمدیم اهداف را اولویت‌گذاری کردیم. در مورد ارتباط بین اهداف، برای اولین بار در طرح مانور بحث شد که اهداف چه ارتباط عملیاتی باهم دارند؛ یعنی اگر یکی گرفته بشود یکی گرفته نشود، سرنوشت عملیات به کجا کشیده می‌شود. در بحث مانور، اولین بار در عملیات فتح‌المبین درباره این موضوع بحث کردیم. وقتی وارد تنگه شدیم من فکر نمی‌کردم این قدر تنگه طولانی باشد، اما بسیار خوشحال شدم. مثل اینکه بهشت را به من داده باشند، چون با تنگه باز و بزرگی مواجه شده بودم. پرسیدیم پس چرا می‌گفتند فقط موتورسیکلت می‌تواند از آن رد شود؟ همان‌طور که رفتیم یک‌مرتبه همه امید من به یأس تبدیل شد. دیدیم این تنگه‌ای که چند ماشین هم می‌تواند داخل برود به جایی می‌رسد که بسته می‌شود، پس موتورسیکلت چطور رد می‌شود؟ دیدیم این کوه تنگه را قطع می‌کند و یک مقدار زیادی از وسط تنگه کوه است که باید شکافته بشود. از مهندسی پرسیدم این کار چقدر طول می‌کشد؟ گفتند دو ماه. گفتم دو ماه؟! من دو هفته‌ای این را از شما می‌خواهم شما می‌گویید دو ماه؟

اردستانی: همین تنگه ذلیجان؟

دکتر رضایی: همین تنگه ذلیجان. من دو هفته‌ای این را از شما می‌خواهم. بله این تنگه ذلیجان پیدا شد و همه ذهن ما را به خودش مشغول کرد. لذا شاید مهم‌تر از موضوع توپخانه و اینکه چند تیپ داخل منطقه آمده، این موضوع ذهن مرا را متوجه خود کرد که آیا شکافتن تنگه ذلیجان به شب عملیات می‌رسد یا نمی‌رسد و چه وضعی پیدا می‌کند این تنگه نقش بسیار زیادی پیدا کرد؛ اینکه نیرو باید از پشت برود و رقبایه را باز کند. بنابراین

مهندسی تاحدودی راه افتاد - و آقای رشید و به احتمال قوی حسن باقری رفتیم برای شناسایی.

اردستانی: شناسایی تنگه ذلیجان؟

دکتر رضایی: بله، اولین شناسایی‌ای که ما رفتیم.

اردستانی: شهید باقری در روزنوشت جمعه هفتم اسفند ۱۳۶۰ نوشته رفتیم شناسایی ذلیجان.

دکتر رضایی: قبل از آن هم ما رفتیم برای شناسایی. آن سفری که باقری می‌گوید سفر بعدی است.

اردستانی: سفر بعدی را برای شناسایی ذلیجان رفتید؟

زه‌دی: یک سفری هم ارتشی‌ها را بُرد آنجا.

دکتر رضایی: یک سفر هم ارتشی‌ها را بُردیم. یکی از مشکلات ما با برادرهای ارتش این بود که باید آنها را قانع می‌کردیم که غیر از رادار و علی گره‌زد هم ... لذا بعضی وقت‌ها فقط من با آنها می‌رفتم که باور کنند.

اردستانی: غیر از رادار و علی گره‌زد هم چی؟

دکتر رضایی: غیر از علی گره‌زد و رادار، از رقبایه و ... می‌شود حمله کرد.

زه‌دی: تنگه سعده است منظورتان؟

دکتر رضایی: تنگه سعده. بله به احتمال قوی بله تنگه سعده. احسنت تنگه سعده باید باشد. بله یک جاده‌ای از نرسیده به الله‌اکبر می‌آید، می‌رود به تنگه سعده، از تنگه سعده، این طرف وارد دشت بین چنانه تا عبدالخان می‌شویم، یک دشت بزرگی است، مقدار زیادی از آن هم رملی است. بعد، از آن پُلی که ارتشی‌ها زده بودند به سمت عبدالخان می‌آمدیم. یک شناسایی با برادرهای ارتش رفتیم، یک شناسایی با حسن باقری رفتیم، یک شناسایی هم با رشید و ... رفتیم.

اردستانی: شناسایی ذلیجان را دو بار رفتید؟

دکتر رضایی: سه بار شاید هم چهار بار، چون آن قدر ذلیجان برای من حیاتی بود که بیشترین توجه من را به خودش جلب کرد. اولویت من اول ذلیجان بود

بار رفتم، در حالی که تپّه بلتا را حداکثر دو بار رفتم، چاه نفت را یک بار رفتم، دال‌پری را یک بار رفتم، آن روستایی که آنجا خوابیدیم را یک بار رفتم، مثلاً شوش را شاید حداکثر یک بار رفتم.

اردستانی: برای شناسایی؟

دکتر رضایی: برای شناسایی، بله. ولیکن ذلیجان را سه بار را قطعی می‌دانم. شاید برای بار چهارم و پنجم هم رفته باشم برای شناسایی و اینکه بینیم مسیر به چه صورت است. البته آنجا غیر از مهندسی سپاه، بچه‌های جهاد به ما بسیار کمک کردند. بچه‌های جهاد سازندگی در فتح‌المبین خوب پای کار آمدند. یکی از کمک‌هایشان در همین ذلیجان بود. بنابراین، شناسایی‌ها هم صورت می‌گرفت و انجام می‌شد و دیگر ما به نتیجه رسیدیم. حالا بحث مانور را خواهیم کرد که چرا حسین خرازی را در عین‌خوش گذاشتیم، احمد کاظمی را به فاصله ۲۴۰، ۵۰ کیلومتر بعد از آن گذاشتیم، یا مثلاً مرتضی قربانی را کنار احمد کاظمی گذاشتیم، یا چرا رشید و رحیم را هر دو را به قرارگاه فتح فرستادم. در همین منطقه دوسوم مشاورانم را فرستادم در محورها و قرارگاه‌ها. این موضوعات را در بحث‌های مانور إن‌شاء‌الله مطرح می‌کنیم.

اردستانی: تشکر می‌کنم. امروز سایر دوستان هم نبودند که سؤالاتی بپرسند یا توضیحاتی بدهند. جلسه هم طولانی شد و خسته شدید. متشکرم.

دکتر رضایی: سؤالات آقای زهدی خوب بود.

اردستانی: بله، کمک کردند، ممنون هستیم. جلسه را تمام می‌کنیم. من یکی دو سؤال جزئی داشتم که آنها را برای جلسه بعد می‌گذاریم. والسلام علیکم. صلوات.

حاضرین: اللهم صل علی محمد (ص) و آل محمد (ص)

هر چه بیشتر پیش می‌رفتیم اهمیت ذلیجان و رقابیه، بیشتر می‌شد.

اردستانی: من یک جمله از صیاد شیرازی درباره ذلیجان بخوانم؟

دکتر رضایی: بخوانید.

اردستانی: شهید صیاد شیرازی در کتاب ناگفته‌های جنگ، صفحه ۲۳۸ درباره این موضوع می‌گوید: «احمد کاظمی فرمانده تیپ نجف اشرف نقش مؤثری داشت. ۱۵ روز قبل از عملیات فتح‌المبین برای بازدید تیپ نجف رفتیم.» نمی‌دانم خودش بوده یا شما بودید. می‌گوید رفتیم.

دکتر رضایی: نه، درست است، خودشان رفتند.

اردستانی: «کاظمی گفت ما می‌خواهیم این کوه را بشکافیم. در دل گفتم این چی می‌گوید؟ کوه را بشکافیم، یعنی چه؟ این کوه را تا کی می‌خواهند بشکافند؟ پانزده روز بعد دیدم کوه شکافته شده است.»

دکتر رضایی: شکافتن تنگه از یک ماه پیش شروع شده بود.

اردستانی: ادامه می‌دهد: «ما را از مسیر همان شکاف برای بررسی اوضاع بُردند.»

دکتر رضایی: قبل از اینکه صیاد برود آنجا اصلاً تیپ احمد کاظمی آنجا نبود.

زهدی: آن موقع که شما رفتید اصلاً معلوم نبود چه یگانی می‌خواهید بگذارید.

دکتر رضایی: اینکه چه تپیی باید بیاید اینجا اصلاً اینها معلوم نبود. ما اول تصمیم گرفتیم ذلیجان باید شکافته بشود. برادرهای ارتش چون دیرتر داخل منطقه آمدند بسیاری از کارها انجام شده بود و آنها می‌آمدند، می‌دیدند و ملاحظه می‌کردند. لذا برای شناسایی تنگه شاید من پنج بار هم رفتم، سه بارش که قطعی است کاملاً به خاطر دارم.

اردستانی: ذلیجان؟

دکتر رضایی: بله، برای شناسایی ذلیجان من سه